



The Evolution of Urban Planning and Its Connections with the Formulation of the Question of Iran in the New Knowledge System

Saleh Roshani¹ and Mozaffar Sarrafi^{2,*}

1. PhD Candidate in Urban Planning, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

2. Professor, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

* Corresponding Author, sarrafi@sbu.ac.ir

ARTICLE INFO A B S T R A C T

UPK, 2021

VOL. 5, Issue 3, PP, 91-106

Received: 29 May 2021

Accepted: 29 Oct 2021

Theoretical Article

KEYWORDS: Urban planning, planning theory, The technical, The political, The question of Iran

Background: The emergence of the political in urban planning, which has been reflected in the Iranian scholars' works in recent years, has led to the importance of issues in the field of social sciences in planning. Moreover, with the invalidating universal readings in planning, the socio-historical context has played a more prominent role. In our new knowledge system, the explanation of the historical situation of Iran is based on two approaches: Orientalism (Eurocentric perspective) and Nativism (reaction to orientalism). Both of these approaches have been made possible based on constructing the "other", in which less attention has been paid to the complexities of historical reality. In recent years, with the critique of both approaches, a new space for speaking and conceptualization has emerged, which emphasizes the positive reading and immanent analysis of the historical reality in Iran.

Objectives: This paper is seeking to identify the existing readings and narratives of the historical experience of the urban planning in Iran by showing the role of the context issues in urban planning.

Methodology: Based on an ontological question, this paper is committed to the research question itself by avoiding a priori application and direct theory and method, and therefore pursues invisible structures and mechanisms in the dominant narratives with a post-critical strategy and an approach based on critical realism.

Results: The identified narratives are: a) the relative success of planning in the technical dimension b) the failure of planning in Iran c) the lack of formation of planning in Iran, d) the special nature of planning in Iran and e) the transition view of planning (with two aspects focusing on the past and The future and thus the suspension of the present as well as the emerging space of immanent reading).

Conclusion: These readings which we called narratives are related to explaining the situation of Iran in the social sciences and our new system of knowledge. Using special mechanisms, it has become difficult to conceptualize the historical facts of urban planning. Along with the social sciences, here, in some later narratives, there are signs of a new space for an immanent reading of the experience of urban planning.

Highlights:

The existing narratives of urban planning in the last decades in Iran have been widely connected to how the question of Iran is formulated in our new knowledge system.

The new dialogue space that has developed in recent decades, based on critique of the dual approaches of orientalism and nativism, has also been reflected in the knowledge of urban planning. The development of this new space can provide new possibilities for conceptualization.

¹ This article is based on the thesis of first author titled "The evolution of urban planning and its connections with the formulation of the question of Iran in the new knowledge system"

Cite this article:

Roshani, S. & Sarrafi, M. (2021). The evolution of urban planning and its connections with the formulation of the question of Iran in the new knowledge system. *Urban Planning Knowledge*, 5(3), 91-106. <https://dx.doi.org/10.22124/upk.2021.19745.1647>

تحول برنامه‌ریزی شهری و پیوندهای آن با مسئله ایران در نظام دانش جدید

صالح روشنی^۱ و مظفر صرافنی^{۲*}

۱. دانشجوی دکتری شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

۲. استاد دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

* نویسنده مسئول: sarrafi@sbu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>دانش شهرسازی، ۱۴۰۰ دوره ۵، شماره ۳، صفحات ۹۱-۱۰۶ تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۲ مقاله نظری و بنیادی</p>	<p>بیان مسئله: پرسش این مقاله در ارتباط با رابطه میان نحوه صورت‌بندی مسئله ایران در نظام دانش جدید ما (به طور عمده در علوم اجتماعی) و شکل‌گیری خوانش‌های موجود از تجربه برنامه‌ریزی شهری در ایران است. در نظام دانش جدید ما، توضیح وضعیت تاریخی ایران ذیل دو رویکرد کلان شرق‌شناسانه (با نگاهی اروپامحور) و بومی‌گرایانه (عکس‌العملی در برابر اولی) استوار شده است. هر دو این رویکردها بر مبنای ساختن «غیر» و با نگاهی ذات‌گرایانه ممکن شده‌اند و در آنها به پیچیدگی‌های واقعیت تاریخی و ابعاد گستره آن کمتر توجه شده است.</p> <p>هدف: این مقاله به دنبال شناسایی خوانش‌ها و روایت‌های موجود از تجربه تاریخی برنامه‌ریزی شهری در ایران است.</p> <p>روش: با پرسشی هستی‌شناختی، این مقاله با پرهیز از کاربست پیشینی و بلاواسطه نظریه و روش، به خود پرسش پژوهش متعهد است و از این‌رو با استراتژی پس‌کاوانه و رهیافتی مبتنی بر واقع‌گرایی انتقادی به دنبال ساختارها و مکانیزم‌هایی غیرقابل رؤیت در روایت‌های غالب است.</p> <p>یافته‌ها: روایت‌های شناسایی شده عبارتند از: الف- موفقیت نسبی برنامه‌ریزی در بعد فنی ب- شکست برنامه‌ریزی در ایران ج- عدم شکل‌گیری برنامه‌ریزی در ایران، د- ذات ویژه برنامه‌ریزی در ایران و ه- قرارگیری برنامه‌ریزی ذیل فرآیند گذار (که دارای دو وجه تمرکز بر گذشته و آینده و در نتیجه تعلیق حال و نیز فضای نوظهور خوانش مؤثر است). تغییر در نگاه به برنامه‌ریزی از امر فنی به امر سیاسی نیز امکان رؤیت ابعاد جدیدی از تعامل برنامه‌ریزی با سایر حوزه‌های دانش (در قلمرو علوم اجتماعی) را ممکن کرده است.</p> <p>نتیجه‌گیری: روایت‌های فوق در برنامه‌ریزی شهری با توضیح وضعیت ایران در نظام دانش جدید ما پیوند دارند و با مکانیزم‌هایی خاص، مفهوم‌پردازی وضعیت تاریخی برنامه‌ریزی شهری ذیل آنها دشوار شده است. هم‌راستا با علوم اجتماعی، در اینجا نیز در برخی روایت‌های متاخر نشانه‌هایی از فضایی جدید برای خوانشی مؤثر از تجربه برنامه‌ریزی شهری به چشم می‌خورد.</p>

کلید واژه‌ها: برنامه‌ریزی شهری، نظریه برنامه‌ریزی، امر فنی، امر سیاسی، مسئله ایران

نکات برجسته:

رویکردها و روایت‌های شکل گرفته از برنامه‌ریزی شهری در چند دهه گذشته در ایران پیوندهای گسترده‌ای با نحوه صورت‌بندی مسئله ایران در نظام دانش جدید ما داشته است.

فضای سخن جدید شکل گرفته در چند دهه اخیر با نقد رویکردهای دوگانه شرق‌شناسی و بومی‌گرایی، بازتاب‌هایی در دانش برنامه‌ریزی شهری نیز پیدا کرده است. بسط این فضای جدید می‌تواند امکان‌های جدید مفهوم‌پردازی را فراهم کند.

^۱ این مقاله برگرفته از رساله نویسنده اول با عنوان «شکل‌گیری و تحول مفاهیم برنامه‌ریزی شهری در ایران» در دانشگاه شهید بهشتی است.

بیان مسئله

بررسی اسناد علمی موجود نشان می‌دهد که تجربه نظری و عملی برنامه‌ریزی شهری در ایران مورد بررسی دقیقی قرار نگرفته است. با این حال، می‌توان به صورتی پراکنده روایت‌هایی را شناسایی کرد که به طور عمده بر دو نکته اساسی تأکید دارند. اول اینکه با نگاهی فن‌گرایانه، برنامه‌ریزی مسیری نسبتاً تکاملی را در ایران طی کرده است و دستاوردهای خاص خود را داشته است. با این حال، در سوی دیگر، به علت عدم تأثیرگذاری مورد انتظار برنامه‌ریزی بر واقعیت بیرونی، بسیاری از روایت‌های موجود در نتیجه‌گیری نهایی، به بیان شکست برنامه‌ریزی و تحلیل علی این شکست‌ها گرایش داشته‌اند. این روایت‌ها (یا تصورات و داوری‌ها) به طور عمده بر فقدان عوامل و عدم شکل‌گیری شرایط امکان موفقیت برنامه‌ریزی پرداخته‌اند (حبیبی، ۱۳۸۴؛ دانشپور، ۱۳۹۰؛ غمامی، ۱۳۹۲؛ صرافی، ۱۳۹۸؛ جهانزاد، ۱۳۹۸؛ براتی، ۱۳۸۵). روایت شکست دانش و عمل برنامه‌ریزی شهری با تصویر شکل گرفته از وضعیت نابسامان فضایی شهر هماهنگ است. در اینجا دو نکته حائز اهمیت است. از یکسو بر مبنای تصویری مطلوب از برنامه‌ریزی شهری (به واسطه تعاریف عام آن در غرب)، مفاهیم و رویکردهای به عاریت گرفته شده‌ای در توضیح شرایط به کار گرفته شده‌اند که نسبت آنها با وضعیت جامعه ایران و عمل برنامه‌ریزی در آن، به درستی روشن نشده است. همچنین به نظر می‌رسد آنچه موجب رؤیت‌پذیر شدن این روایت‌های مختلف شده، تحولی است که در برنامه‌ریزی شهری از امر فنی به سوی امر سیاسی روی داده است. موضوع اصلی این مقاله تمرکز بر این نکته است که شکل‌گیری چنین روایت‌هایی در ارتباطی نزدیک و همبسته با روایت‌های علوم اجتماعی از وضعیت کلی ایران ممکن شده‌اند؛ روایت‌هایی که ذیل «نظام دانش»ی قرار گرفته‌اند که به طور اساسی اروپامحور هستند و با تصور خاص تجربه تاریخی اروپا از توسعه و در مقابل توسعه‌نیافتگی ایران، مقایسه‌ای مداوم میان این دو انجام می‌دهد و در بررسی وضعیت تاریخی ایران نیز تحت تأثیر این مقایسه و در نظر داشتن عوامل مرتبط با شرایط امکان توسعه در اروپا بر فقدان آنها و در واقع بر «نیست‌ها» در ایران تأکید دارد، بدون آنکه خود وضعیت تاریخی ایران و «هست‌ها» و پیچیدگی تحولات آن را مورد بررسی دقیقی قرار دهد. با این حال، در سال‌های اخیر بر مبنای نقدهای صورت گرفته از این وضعیت، تا حدی امکان‌هایی جدید برای بررسی ایجابی تحول نظام‌های دانش به صورتی زمینه‌مند و درون‌ماندگار بر اساس مطالعات موجود در درون همین علوم اجتماعی شکل گرفته است (طباطبایی، ۱۳۹۲؛ طباطبایی، ۱۳۹۵؛ طباطبایی، ۱۳۹۵؛ توفیق، ۱۳۹۶؛ توفیق و همکاران، ۱۳۹۸). در این راستا، تحولاتی در زمینه برنامه‌ریزی شهری نیز قابل رؤیت هستند.

بر این اساس، پرسش اصلی مقاله این است که آیا با تحول دیدگاه‌های برنامه‌ریزی از امر فنی به سوی امر سیاسی، امکان دیدن روایت‌هایی ممکن شده است که با روایت‌های موجود از مسئله ایران در نظام دانش جدید ما هم‌پیوند هستند؛ روایت‌هایی که ذیل آنها توضیح انضمامی و درونی وضعیت کنونی برنامه‌ریزی شهری در ایران دشوار شده است.

روش پژوهش

این مقاله که از نظر روش‌شناختی در دسته پژوهش‌های بنیادی و در قلمرو نظریه برنامه‌ریزی جای می‌گیرد، تلاشی برای نشان دادن پیوندهای میان نظریات برنامه‌ریزی و نظریات علوم اجتماعی ذیل نظام دانش جدیدی است که در تعریف ما از خودمان در ایران نقش داشته‌اند. در نتیجه مقاله با مجموعه‌ای از نظریات و روابط میان آنها سروکار دارد. رابطه میان این نظریات بر مبنای اهداف پژوهش نظم خاص خود را پذیرفته و توضیح وضعیت و پاسخ به پرسش پژوهش را تا حدی ممکن کرده است. همچنین این مقاله در پی آن بوده است که برای وضعیتی که توصیف می‌شود، زبانی متناسب بیابد و از کاربرد بلاواسطه نظریه‌های موجود برای توضیح این شرایط اجتناب کند. در اینجا فرضی مهم وجود دارد که پیچیدگی و توضیح‌ناپذیری بر مبنای مفروضات و بدیهیات آشکار پیشین از ویژگی‌های اساسی وضعیت کنونی نظام دانش ما در قلمرو برنامه‌ریزی فضایی در ایران در دوره کنونی است. از این‌رو، مقاله با مفهوم‌پردازی و کمک گرفتن از مفاهیم جدید در توضیح مسئله ایران، به سراغ داوری‌ها و روایت‌های موجود رفته و در جستجوی توضیحی نظری برای آنها باشد.

مقاله در ابتدا، به تحول در برنامه‌ریزی از امر فنی به سیاسی و منازعات موجود در علوم اجتماعی متأثر از نظام دانش جدید بر سر نحوه توضیح وضعیت ایران می‌پردازد و با استفاده از امکان‌های جدیدی مفهومی جدید در نسبت با واقعیت در صورت‌بندی فراتر از دوگانه مبتنی بر شرق‌شناسی، در نهایت در بخش پایانی، منازعات دانش اجتماعی و شیوه تعریف مسئله در زمینه تاریخی ایران در

برنامه‌ریزی شهری را ردیابی می‌کند. نتیجه این مسیر شناسایی بخشی از روایت‌های موجودی است که در نسبت با تجربه تاریخی برنامه‌ریزی شهری در ایران ممکن شده‌اند.

روش‌شناسی این مقاله مبتنی بر چند نکته اساسی است. اول اینکه هر نوع صورت‌بندی مسئله، نوع خاصی از تحلیل و پاسخ‌ها را امکان‌پذیر می‌کند. این صورت‌بندی مسئله است که بخشی از واقعیت اجتماعی-تاریخی را رؤیت‌پذیر و بخشی دیگر را از دسترس خارج می‌کند. صورت‌بندی مسئله برنامه‌ریزی شهری ذیل امر فنی، دیدن بخش کوچکی از پیچیدگی تجربه تاریخی آن در ایران را ممکن کرده بود. با تحول این صورت‌بندی به سوی امر سیاسی، بخش‌های جدیدتر و وسیع‌تری خود را نمایان می‌کند. یکی از این ابعاد پیوند میان برنامه‌ریزی شهری و نظام دانش اجتماعی در ایران است.

دوم، این پژوهش سعی کرده است تا پیش و بیش از همه به خود پرسش پژوهش متعهد باشد و نه به رویکرد نظری یا چارچوب روش‌شناختی خاصی در فرآیند پژوهش که از پیش آماده و موجود باشد، اما در عین حال به صورت غیرمستقیم متأثر از نظریات جدیدی است که امکان رؤیت این فضای جدید را فراهم کرده‌اند. یکی از اینها، نظریه پیچیدگی و پیامدهای آن در نحوه نگاه به تجربه برنامه‌ریزی شهری در ایران است. انسان همواره به دنبال ساختن مدل‌های محدود و کاستن از پیچیدگی است، اما در اینجا بر پیچیدگی و چندبعدی بودن واقعیت^۱ تأکید می‌گردد. همچنین با تأثیر از برخی از روش‌ها، نظیر روش تحلیل گفتمانی فوکو، می‌توان دنبال اموری بود که همواره حضور دارند اما به زبان نمی‌آیند و خود را نمایان نمی‌کنند. در ارتباط با این مقاله، سیاسی بودن برنامه‌ریزی شهری آن چیزی است که همواره حضور داشته و نقش بازی می‌کرده است اما تنها زمانی ابعاد آن رؤیت‌پذیر شده است که خود این چرخش مورد پذیرش قرار گرفته است و از دریچه این چرخش که امروز ممکن شده می‌توان دوباره به تجربه برنامه‌ریزی در ایران نگریست. یا متأثر از رویکردی نظیر «نظریه میدان»^۲ (بوردیو، ۱۹۸۴) می‌توان نیروهای مختلف حاضر در برنامه‌ریزی شهری ایران را مورد توجه قرار داد. با این حال بر اساس اولویت تعهد به پرسش (و نه به نظریه و یا روش خاص)، هیچ یک از اینها نمی‌توانند به صورت شابلون‌وار در مورد ایران به کار گرفته شوند.

در نتیجه نکته سوم تأکید بر تلاش مقاله برای توجه به تجربه تاریخی برنامه‌ریزی شهری در ایران از دریچه لحظه حال و مسائل مرتبط با لحظه حال است.^۳ بر این اساس، مبتنی بر مسئله امروز ما (شیوه صورت‌بندی وضعیت برنامه‌ریزی شهری در ایران)، صداها و خوانش‌های متفاوت خود را در پیوند با تجربه تاریخی نحوه صورت‌بندی مسئله ایران در نظام دانش اجتماعی به ما نشان می‌دهد. در نهایت اگر از عبارات موجود روش‌شناختی استفاده شود، مقاله متأثر از استراتژی «پس‌کاوی»^۴ است. این استراتژی کمک می‌کند تا بتوان با استفاده از قوه تخیل، استعاره و مواردی نظیر آن، مکانیزم‌های مورد نظر را فرض کرد و بر مبنای آن آنچه را به سهولت قابل مشاهده نیست، تصور کرد و به آزمون واقعیت گذاشت (بلیکی، ۲۰۰۰، ۱۴۴-۱۵۲). منابع پژوهش برای ردیابی روایت‌ها، مجموعه اظهارنظرهای موجود در ارتباط با تجربه تاریخی برنامه‌ریزی در مقالات و کتاب‌های برنامه‌ریزی شهری در دو دهه اخیر بوده است. البته این مقاله ادعای بررسی کلیه منابع موجود را ندارد و چنین کاری نیز نکرده است ولی تلاش شده با توجه به محدودیت‌های زمانی و مکانی موجود، فهم قابل قبولی از موضوع بر اساس منابع شناخته شده صورت پذیرد. برای شناسایی و دسته‌بندی این روایت‌ها، با نکات و مفروضات پژوهش (متأثر از نوع پرسش، رویکردهای نظری و چارچوب‌های پژوهش)، در کنار استراتژی پس‌کاوی، نوعی «استدلال منطقی»^۵ صورت گرفته است که از مشخصه‌های اصلی آن «عدم اتکا به مشاهده»، «کلام‌محوری»، «تعامل پژوهش و پژوهشگر» و «اقناع به جای اثبات» است (میرجانی، ۱۳۸۹، ۴۴-۴۵).

^۱ نظریه پیچیدگی در برنامه‌ریزی شهری با تلاش‌های کسانی مانند هرمان هاکن، استفان مارشال، یووال پورتقالی و دیگران، گسترده‌گی نیروهای مختلف حاضر و اثرات آنها در فرآیندهای شهری را به ما نشان می‌دهند. (Portugali, Meyer, Stolck & Tan, 2012)

^۲ Field Theory

^۳ Bourdieu, 1984

^۴ از این منظر، می‌توان شناسایی پیوندهای خوانش‌های موجود از وضعیت برنامه‌ریزی را تا حدی متأثر از موضوع تبارشناسی دانست که ریشه در کارهایی نظیر تبارشناسی اخلاقی نیچه (نیچه، ۱۸۸۷) و کارهای فوکو مانند اراده به دانستن (فوکو، ۱۹۷۶) و غیره دارد. تبارشناسی لحظاتی را برای ما نمایان می‌کند که وضعیت کنونی در نسبت با آنها برآمده‌اند. در اینجا نحوه پیوند خوردن برنامه‌ریزی با سایر حوزه‌های دانش ذیل نگاه به آن به مثابه امر سیاسی خود را نشان می‌دهد.

^۵ Retroductive strategy

^۶ Logical argumentation

تحول برنامه‌ریزی شهری و چالش‌های آن در قلمرو علوم اجتماعی

تحول برنامه‌ریزی شهری از امر فنی به امر سیاسی

تا زمانی که برنامه‌ریزی شهری به‌طور کامل در قلمرو امر فنی قرار داشت، اصول و قواعدی مشخص، جهان‌شمول و خارج از سایر حوزه‌های پیچیده علوم اجتماعی بر آن حاکم بود. نظم‌دهی به وضعیت شهر و فضا با قواعدی که می‌توانست در سرتاسر جهان به کار گرفته شود، در حوزه اختیار متخصصین قرار داشت. حتی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که اصطلاح نظریه برنامه‌ریزی رواج پیدا کرده بود، برخی در کشورهای بیشتر توسعه یافته نیز نقشه‌های مختلف پیشنهادی برای شهر را مصداق این گونه نظریه می‌دانستند (کیبل^۱، ۱۹۶۹). اما تناقضات موجود میان اصول متخصصین و جهان واقعی، فضای جدیدی را برای تفکر دوباره درباره برنامه‌ریزی فراهم کرد و پایه‌های محکم اصول پیشین سست شدند (جیکوبز، ۲۰۰۲؛ دیویدوف^۲، ۱۹۶۵) و تأثیر حوزه‌های وسیعی از دانش نظیر اقتصادسیاسی، جامعه‌شناسی، نظریات فلسفی و جنبش‌های اجتماعی بر برنامه‌ریزی مورد توجه قرار گرفت. در ایران نیز پس از چند دهه تجربه برنامه‌ریزی شهری و تثبیت رهیافت‌هایی نظیر برنامه‌ریزی‌های جامع-عقلانی در قالب طرح‌های جامع و تفصیلی، ناسازگاری قواعد پیشینی تحمیل شده بر جهان واقعی هر روز بیش از پیش خود را نشان داد. رهیافت‌هایی که پیچیدگی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بستری که برنامه‌ریزی بر آن اعمال می‌شود را نادیده می‌گرفتند، در نهایت در شکل‌گرفتن دنیای امروز ایران ما نیز نقش بازی کردند که مجموعه‌ای از مسائل و مشکلات زیست‌محیطی، اجتماعی، مدیریتی و اقتصادی در نسبتی با آنها سربر آورده است و وضعیت ناپایدار کنونی را ممکن کرده‌اند (صراف و روشنی، ۱۳۹۹). با این شرایط، برنامه‌ریزی برای آنکه بتواند به اهداف و آرمان‌های خود نظیر افزایش کارآمدی، عدالت اجتماعی و «ترویج و نگهداشت رفاه‌عمومی و منافع عمومی» (دانشپور، ۱۳۹۰، ۷-۸) وفادار بماند، باید حوزه‌ای وسیع‌تر از قلمرو فنی اولیه خود را مورد توجه قرار دهد و ابعاد جدید سیاسی، حقوقی، اقتصادی و اجتماعی را به عنوان مجموعه‌ای جدانشدنی در بعد نظری و عملی برنامه‌ریزی بپذیرد. وضعیت جهان واقعی امروز نیز به ناگزیر چنین امری را به برنامه‌ریزی تحمیل کرده است.

پایبندی برنامه‌ریزی به قواعد فنی و عدم پذیرش ابعاد پیچیده جهان واقعی منجر به ساختن مدل‌هایی از واقعیت می‌شود که وضعیت واقعی را توضیح‌ناپذیر می‌کند و در نتیجه مدل‌ها سازگاری خود را با واقعیت از دست می‌دهند. در چند دهه اخیر، توجه به ابعاد جدید در آثار پژوهشگران و متخصصان برنامه‌ریزی شهری در ایران نیز انعکاس یافته است. موضوعات دو حوزه محتوایی (جوهری)^۳ و رویه‌ای^۴ نظیر «حق به شهر» (رفعیان و الوندی‌پور، ۱۳۹۴؛ حبیبی و امیری، ۱۳۹۶؛ جواهری‌پور، ۱۳۹۴؛ یغفوری و کاشفی دوست، ۱۳۹۷)، «برنامه‌ریزی همکارانه»^۵، «برنامه‌ریزی ارتباطی»^۶ در کنار موضوعات گسترده فلسفی و اقتصاد سیاسی نظیر «سرمایه‌داری مستغلات» (اطهاری و یزدانی، ۱۳۸۷)، مورد توجه قرار گرفته است. هر چند که اکثر آثار تولید شده در این حوزه، به صورت ترجمه هستند، اما مفاهیم جدید وارد شده فضایی را برای سخن گفتن در مورد ابعاد جدید برنامه‌ریزی در ایران ممکن کرده است.

وارد شدن این مفاهیم جدید در برنامه‌ریزی شهری موجب می‌شود تا ما با دو مسئله جدید روبرو شویم. از یکسو برنامه‌ریزی وارد قلمرو پیچیده دانش اجتماعی می‌شود و تأثیر این نظام دانش بر آن رویت‌پذیر می‌شود. در نتیجه برنامه‌ریزی نیاز دارد تا گفتگویی مداوم با قلمرو دانش اجتماعی داشته باشد که خود سرشار از ابهامات و پیچیدگی‌هاست. از سوی دیگر برنامه‌ریزی شهری فراتر از اصول و قواعد فنی پیشین بر اصول جدیدی تکیه می‌کند که بتواند بستر و زمینه اجتماعی، تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را وارد موضوعات برنامه‌ریزی کند. این زمینه و بستر نیز خود به شدت موضوع دانش اجتماعی بوده است. چگونگی صورت‌بندی مسئله زمینه اجتماعی-اقتصادی و وارد شدن آن در دانش برنامه‌ریزی از اهمیت زیادی برخوردار است. با توجه به آنکه این امر قبل از برنامه‌ریزی، در قلمرو علوم اجتماعی قرار دارد، ناگزیریم که وضعیت این صورت‌بندی را در آن علوم جستجو کنیم.

¹ Keeble, 1969

² Davidoff, 1965

^۳ substantive

^۴ procedural

^۵ Collaborative planning

^۶ Communicative planning

موضوعی در علوم اجتماعی در دهه‌های اخیر به شدت مورد توجه قرار گرفته که معطوف به پرسش توانایی این علوم برای پروبلماتیک کردن زمینه خاص ایران است. در نتیجه پرسش‌هایی جدید مطرح می‌شوند؛ آیا علوم اجتماعی در ایران که عمدتاً مبتنی بر مفاهیم عاریتی تکوین پیدا کرده، توانایی درک زمینه‌مند مسائل موجود در ایران را دارد یا آنکه این مفاهیم که در بستری متفاوت و در ارتباط با جهان واقع متفاوتی شکل گرفته‌اند، می‌توانند توضیح مناسبی از وضعیت ما ارائه دهند؟ در ادامه تلاش مقاله معطوف به این است که با ردیابی چنین پرسش‌هایی در علوم اجتماعی، بازتاب آنها را درون نظام دانش برنامه‌ریزی شهری نیز مورد بررسی قرار دهد. به صورت سنتی دوگانه‌ای درون علوم اجتماعی برای توضیح وضعیت ما وجود دارد که به نظر می‌رسد در کارهای اخیر پژوهشگران این حوزه، نشانه‌هایی برای فروپاشی آن را می‌توان مشاهده کرد.

نشانه‌های فروپاشی دوگانه شکل گرفته در توضیح مسئله ایران

بررسی وضعیت اندیشه و عمل در بستر کنونی سرزمینی ما نشان می‌دهد که ما با نوع خاصی از هستی‌خودمان در وضعیت موجود مواجهیم که امکان توضیح آن بسیار دشوار شده است. به نظر می‌رسد هستی‌آشوبناک کنونی از هر توضیحی فرار می‌کند و به چنگ هیچ نظامی از تحلیل در نمی‌آید. این وضعیت در چند دهه گذشته بسیار پیچیده‌تر از گذشته نیز شده است. برخی از متفکران تلاش کردند این وضعیت را نام‌گذاری کنند. سید جواد طباطبایی (۱۳۹۲ و ۱۳۹۵) از وضعیت اکنون ما با عنوان «بحران آگاهی» و گسترش این بحران در آگاهی امروز ما ایرانیان یاد می‌کند؛ توفیق و همکاران (۱۳۹۸) این وضعیت را «تعلیق لحظه حال» میان گذشته سنتی و آینده مدرن نام‌گذاری می‌کنند. به نظر می‌رسد حداقل تا پیش از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، تصویر مشخص‌تری از وضعیت خودمان وجود داشت؛ وضعیتی دوگانه، دوقطبی و در عین حال نسبتاً پایدار. این وضعیت بر مبنای دو تصور متفاوت از هستی‌خودمان شکل گرفته بود، وضعیتی که حول تفسیرهای متفاوت از دو مفهوم «سنت» و «مدرنیته» و دلبستگی به آنها قرار داشت؛ وضعیتی تقابلی که ریشه در دوره پیش از انقلاب مشروطه دارد و تا زمان انقلاب اسلامی نیز ادامه پیدا کرده است. تصور اول که به طور کامل بر مدرنیته و ظرفیت ویژه آن در پیشبرد جامعه به سوی وضعیتی مطلوب استوار بود و تصور دوم که بر «آنچه خود داشت» تکیه می‌کرد. در درون هر یک از این دو تصور، یا دو جریان، می‌توان برداشت‌های متفاوتی را شناسایی کرد، اما به‌طور کلی ویژگی اساسی آنها را می‌توان وضعیتی نسبتاً مشخص، روشن، شفاف و تعریف شده برای طرفداران هر یک دانست. گویی که برای هر گروه حقیقی مطلق وجود داشت و ابزارهای معرفت‌شناختی مورد نیاز نیز برای دستیابی به آنها در دسترس بودند. بنابراین در رابطه با ایران می‌توان از این دو جریان نام برد:

- جریان اول که می‌توان آنها را اروپامحور یا تجددگرا نام نهاد، تلاش کرده‌اند ایران و مسئله ایران را در ارتباط با تحولات و مسائل جهانی و یا بر مبنای تحولات جهانی مدرن (با مرکزیت اروپا به عنوان خاستگاه مدرنیته) مورد بررسی قرار دهند. با تعبیر ادوارد سعید (۱۹۷۹)، این گروه را می‌توان ذیل «شرق‌شناسی»، مفهومی مورد استفاده در دانش غربی (و در ادامه آن مفاهیم اسلام‌شناسی و ایران‌شناسی) قرار داد. جریان‌های ترجمه محور و طرفداران برداشت خطی توسعه را می‌توان در این گروه قرار داد.

- جریان دوم که به نوعی تلاش کرده‌اند تا در خلاف جهت جریان اول حرکت کنند و با قائل شدن ویژگی‌های خاص و ذاتی برای ایران در تفاوت با ذاتی که از غرب متصور بوده‌اند، بر عناصر و مولفه‌های درونی تأکید کنند. برای نامیدن این گروه اصطلاحی نظیر شرق‌شناسی وارونه^۱ و یا بومی‌گرایان نیز به کار گرفته شده است (سنت‌گرایان یا سنت‌مداران را می‌توان در این دسته قرار داد). هر دوی این جریان‌ها، با وجود تفاوت‌هایشان آشتی‌ناپذیرشان، هم برای شرق و هم برای غرب تفاوت‌های ذاتی قائل هستند^۲. از نظر تاریخی، وضعیت اولیه جهت‌گیری عمومی روشنفکری از دوره منتهی به جنبش مشروطه تا دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ به طور خاص در ایران بر مبنای باور به تکرار تجربه غرب استوار شده بود. انقلاب مشروطه، تأسیس نهادهای جدید، به قدرت رسیدن رضاخان و تلاش او برای مدرن کردن ایران و در ادامه کاربست نظریات توسعه، همسو با جهت‌گیری روشنفکران در این دوره است. این وضعیت ادامه می‌یابد تا آنکه به تدریج وضعیتی دوگانه شکل می‌گیرد و در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند. بروجردی (۱۹۹۶)

^۱ شرق‌شناسی وارونه اصطلاحی است که سعید نیز آن را به کار برده و توسط اندیشمندان بسیاری از کشورهای در حال توسعه مورد تأمل قرار گرفته است. در رابطه با ایران نیز مهرزاد بروجردی (۱۹۹۶)، روشنفکران ایرانی را بر اساس رویکردشان ذیل این مفاهیم دسته‌بندی کرده است.

^۲ باید اذعان کرد که چنین دسته‌بندی و قرار دادن طیف وسیع و گستره جریان‌های فکری و اقدامات صورت گرفته در تاریخ ایران همسو با این جریان‌ها، در دو گروه کاملاً مشخص و تفکیک‌پذیر، ساده‌سازی بیش از حد از مسئله است. چنین ساده‌سازی‌ای همواره با خطر تقلیل و نادیده گرفتن وضعیت پیچیده واقعیت همراه است. با این حال برای ارائه توضیحی از وضعیت فکر و اندیشه در تاریخ ایران، چنین امری حداقل با محدودیت‌های جدی موجود اجتناب‌ناپذیر شده است.

توضیح می‌دهد «روشنفکران سکولار ایرانی در دهه‌های ۱۳۳۰، ۱۳۴۰، و ۱۳۵۰ چگونه در ارتباط با دولت و غرب با احساس دوگانه‌ای از دیگربود روبرو شدند که به ترتیب به نارضایتی و بومی‌گرایی انجامید» (بروجردی، ۱۹۹۶، ب، ۵).

شرق‌شناسی را مجموعه دانشی می‌دانند که با محوریت غرب (اروپا) و بر بنیاد عناصر یونانی‌گرایی و مسیحیت و ایجاد هویتی ساختگی به تعریف جهان و «مرکز»، «پیرامون»، «شرق»، «غرب» و... می‌پردازد و این تعاریف با استعمار و غلبه ذهنیت اروپایی در سراسر جهان بسط پیدا می‌کند (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ۱۵۸-۱۶۳). از سوی دیگر شرق‌شناسی وارونه تلاشی است برای مقاومت در برابر تصور غربی شرق‌شناسانه از جهان. شرق‌شناسی وارونه موجودیت و ذات‌های متفاوتی برای شرق و غرب قائل است و در برابر برتری جویی فرهنگ غربی بر برتری و ارزش‌های خاص شرقی تاکید می‌ورزد. تلاش برای توضیح هستی کنونی خودمان، زمزمه‌های نوعی جریان جدید را امکان‌پذیر کرده که با نقد هر دو جریان تلاش می‌کند خوانشی فضا مند و زمان مند از فردیت تاریخی ایران ارائه دهد. طرفداران این جریان جدید، هر چند که از نظریات غربی نیز بهره می‌برند، اما مدعی هستند که کاربست زمان مند و فضا مند نظریات می‌تواند فضایی جدیدی را برای سخن گفتن در مورد وضعیت ایران پدید آورد. این گروه نیز خود طیف وسیعی را شامل می‌شود. در این مقاله در رابطه با این گروه، اشاراتی به کارهای جواد طباطبایی و ابراهیم توفیق صورت خواهد گرفت. طباطبایی با زبان ویژه خود به نقدی بی‌رحمانه از نظام دانش موجود دست می‌زند و ابراهیم توفیق تلاش کرده تا زبانی برای بیان شرایط موجود بیابد و امکانی ایجابی برای پژوهش تاریخ ایران از منظری غیر شرق‌شناسانه را مورد بررسی قرار دهد. به نظر می‌رسد در دوره کنونی، توضیح لحظه حال بر مبنای دوگانه اولیه دیگر امکان‌پذیر نیست و پرسش‌های امروز ما، برآمدن دیدگاه‌های جدیدی را طلب می‌کند.

شرق‌شناسی، شرق‌شناسی وارونه و نظام دانش ما

شرق‌شناسی معانی متفاوتی را در خود دارد اما در معنای فراگیر خود «یک اسلوب اندیشیدن است که بر پایه تفاوت‌های مبتنی بر هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی استوار است - تفاوت‌هایی که بین «مشرق‌زمین» و «مغرب‌زمین» تشخیص داده می‌شوند. بدین گونه، خیل کلانی از اهل قلم، از شاعران و داستان‌نویسان گرفته الی فلاسفه، نظریه‌پردازان سیاسی، اقتصاددانان، و مدیران بی‌طرف و بی‌غرض تفاوت اساسی بین شرق و غرب را همچون نقطه آغاز پذیرفته‌اند» (سعید، ۱۹۷۹، ۲۱). بر اساس تحلیل‌های ادوارد سعید (۱۹۷۹) و سمیر امین (۱۹۸۸) که بر روی پروژه نقد شرق‌شناسی کار کردند، گفتمان شرق‌شناسی از اوایل قرن نوزدهم با شکل‌گیری مطالعات انسان‌شناسی و در ادامه برآمدن مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و سایر علوم مرتبط بر تمایز و تفاوت غرب و شرق بنیان نهاده شد. غرب با تعریف دیگری به نام شرق و نسبت دادن ویژگی‌هایی نظیر استبداد و فساد به آن که غرب به‌زعم خود توانسته بود اخیراً بر آنها غلبه کند، دست به بازتعریف خود زد. از نظر سعید، قدرت‌های غربی با همکاری نظام دانش و بازنمایی و نسبت دادن طیفی از موضوعات به عنوان ویژگی‌های شرقی، تصویری از شرق ساختند که بر تمایز و توفیق پارادایمی غرب متکی بود و آن را موجه جلوه می‌داد. قدرت‌های استعماری در واقع توانستند شرقی را به صورت فیزیکی به تصرف خود در آورند که پیش از چنین تصویری توسط شرق‌شناسی به صورت ذهنی ساخته شده بود (بروجردی، ۱۹۹۶، الف، ۲۶). «شرق‌شناسی با جعل مقولات عام و همگن شرق/غرب در ذیل یک تاریخ عام و جهان‌روا عملاً امکان بیان و توضیح وجود خاص وضعیت‌های منفرد تاریخی را سلب می‌کند» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ۱۴۲). «در مطالعات تطبیقی و در رویارویی با کشورهای نوت‌آسیس پسااستعماری، ابژه‌ای «شرقی» ترسیم می‌شود که گذشته‌اش، در مقایسه و بر خلاف «غرب»، بر بنیاد سکون و ایستایی رقم خورده و امکانی برای گذار درون بود و «طبیعی» به مدرنیته را به وجود نمی‌آورده است» (توفیق، ۱۳۹۶، ۱۴).

سوی دیگر این رویکرد، رویکرد شرق‌شناسی وارونه است که به جای مواجه شدن با واقعیت‌های تاریخی-اجتماعی موجود، نوعی موضع‌گیری در برابر شرق‌شناسی ارائه می‌دهد که تلاش می‌کند با نفی غرب به خویشتن خویش بازگردد و بر اصالت و ارزش‌های شرقی تاکید کند. «شرق‌شناسی وارونه، گفتمانی است که روشن‌فکران و سرامدان سیاسی «شرقی» برای پردازش هویتی «حقیقی» و «اصیل» به کار می‌برند. این شیوه هویت‌سازی به عنوان دانش خنثی‌کننده روایت غربی‌ها از شرق و انمایانده می‌شود. اما شرق‌شناسی وارونه نه تنها شرق‌شناسی را کالبدشکافی نمی‌کند بلکه، مانند همه وارونه‌سازی‌ها، بسیاری از اصول هستی‌شناختی و شناخت‌شناسانه آن را به وام می‌گیرد» (بروجردی، ۱۹۹۶، ب، ۲۶-۲۷). با این حال، به اعتقاد اباذری و کریمی (۱۳۸۵) «شرق‌شناسی ادوارد سعید نشانه‌ای بارز از امکان مقاومت است. این مقاومت متفاوت از مقابله و صرفاً در فضاهای گفتمانی مقدور است. خوانش سعید از متون مستشرقان پس از قرن‌ها این امکان را فراهم آورد که به لایه‌های زیرین و عمدتاً پنهان گفتمان‌های اقتدارطلب

آن‌ها پی ببریم. درسی که شرق‌شناسان و نیز قربانیان شرق‌شناسی از یافته‌های سعید باید بگیرند، باید فارغ از هرگونه مقابله به مثل باشد» (اباذری و کریمی، ۱۳۸۵، ۱۷۲).

موضوع شرق‌شناسی در رابطه با وضعیت ایران، در کارهای افرادی نظیر مهرزاد بروجردی (۱۹۹۶ب)، عباس میلانی (۱۳۸۷)، اباذری و کریمی (۱۳۸۵)، طباطبایی (۱۳۹۵الف) و توفیق و همکاران (۱۳۹۸) مورد تأمل قرار گرفته است. بروجردی بر مبنای نظریات شرق‌شناسی به دسته‌بندی روشنفکران ایرانی می‌پردازد. طباطبایی و نیز توفیق به‌درستی به این نکته اشاره می‌کنند که شرق‌شناسی ادوارد سعید ذیل نظام دانش در غرب جای می‌گیرد، نظامی که خود سعید نیز به آن وفادار می‌ماند. کتاب سعید «درباره فهم و دانش مردمانی که در شرق زندگی می‌کنند، سخنی نمی‌گوید تا به موضوع اصلی کار خود (نظام دانشی در غرب) وفادار بماند. هدف اصلی این کتاب توضیح گفتمانی نیست که در شرق عمل می‌کند و خودآگاهی افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. او صرفاً از نظم آکادمیک یا از گفتمانی در آکادمی غربی حرف می‌زند» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ۱۵۹). توفیق و همکاران به نکات قابل تأملی اشاره می‌کنند. آنها با ارجاع به کار سعید و دسته‌بندی او از شرق‌شناسی فرانسوی و انگلیسی، معتقدند که حتی یک شرق‌شناسی واحد ایرانی نیز وجود ندارد. «دست کم می‌توان از شرق‌شناسی فرانسوی، انگلیسی و... در نظم دانشگاهی ایران سخن گفت (که هر کدام شامل ترجمه‌های معینی از این نظام‌های شرق‌شناسی هستند). پس می‌توان از شرق‌شناسی‌های متعدد حرف زد که گفتمان شرق‌شناسی ایران را می‌سازند» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ۱۶۰). چنین وضعیت آشفته‌ای به خوبی نشان می‌دهد که نظم دانشگاهی ایران، به جای آنکه خود ایران و وضعیت انضمامی آن را به مسئله خود تبدیل کند، به دنبال چنگ زدن بر نظم آماده دانش به عاریت گرفته شده از نظام‌های دانش غربی بوده است. با فهم سیاسی از برنامه‌ریزی شهری و چرخش به‌وجود آمده در آن از امر فنی به امر سیاسی، چنگ زدن بر نظام‌های دانش غربی در این حوزه دانش بیش از پیش خود را آشکار می‌کند. این نظام دانش که به طور عمده در تعریف وضعیت هستی‌شناختی ما نقش بازی می‌کند، با قرار دادن این هستی، ذیل مفاهیم شرق‌شناسی و یا شرق‌شناسی وارونه، برنامه‌ریزی شهری نیز در تعریف هستی خود از این نظام متأثر می‌شود. یعنی یا جهانی اروپامحور متصور می‌شود که برنامه‌ریزی در پیرامون (در اینجا به طور خاص در ایران) نیازمند مقایسه دائم خود با مرکز و حرکت به سوی آن است یا با در نظر داشتن ویژگی‌های ذاتی و متمایز برای خود (به عنوان گوهری شرقی)، به دنبال شناسایی این ذات ویژه در تاریخ و توضیح وضعیت بر مبنای آن است. آنچه در این تصورات نادیده گرفته می‌شود، وضعیت پیچیده واقعیت موجود در جهان واقعی پدیده‌هاست.

نام‌گذاری وضعیت از «بحران آگاهی» تا «تعطیل»

مسئله مهم برای طباطبایی در مواجهه ایران با غرب این است که مدت‌ها پیش از این مواجهه، ایران سیری از انحطاط و زوال را آغاز کرده بوده است و این مواجهه لحظه‌ای است که امکان پدیدار شدن آن بحران را فراهم کرده است؛ بحرانی در آگاهی که امکانی برای اندیشیدن در وضعیت خودمان و برآمدن آگاهی ملی را فراهم می‌کند. تاکید او بر مفهوم آگاهی ملی نیز نسبتی وثیق با مفهوم خودآگاهی هگل دارد. از نظر هگل تاریخ سیر این خودآگاهی هست که در هنر، دین و فلسفه پدیدار شده است (هگل، ۲۰۱۸). به نظر طباطبایی، روشنفکران ایرانی نتوانستند مفاهیم جدید اندیشه غربی را به‌درستی درک کنند و همواره از «پشت شیشه کبود» باورهای خود به آنها می‌نگریستند. طباطبایی پیروزی مشروطه را آغاز دورانی می‌داند که با آن ایران در «آستانه» دوران جدید تاریخ خود ایستاد و با این ایستادن در آستانه راه بازگشت به گذشته برای همیشه ناممکن شد (طباطبایی، ۱۳۹۵، ۴۴۵؛ طباطبایی، ۱۳۹۲، ۳۵). اما از نظر او نویسندگان تاریخ معاصر و اهل نظر به این نکته و مبانی نظری آن توجهی نکردند (طباطبایی، ۱۳۹۲، ۴۲-۴۳).

بخشی از مباحث مطرح شده توسط توفیق (۱۳۹۶) در ارتباط با نقد نظام دانش اجتماعی-تاریخی و به ویژه موضوع «تحلیلی درونی» هم‌راستا با بحث‌های طباطبایی (به طور مشخص نقد طباطبایی به علوم اجتماعی در کتاب ابن خلدون و نظام اجتماعی^۲)

^۱ Hegel, 2018

^۲ طباطبایی حتی مباحث تجددستیزان و منتقدان آن در ایران را در نهایت غربی و غرب زده می‌داند. «موضع همه نویسندگان تجدد و غرب‌ستیز معاصر ایران» در آخرین تحلیل، غربی است، زیرا آنان در جهل مرکب به ماهیت اندیشه و تمدن غربی، چنان‌که احمدفردید به درستی درباره جلال آل‌احمد [و اقران و امثال او] می‌گفت، دچار غرب‌زدگی مضاعفاند» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۱). نقد اصلی توفیق به مسئله نظام دانش اجتماعی-تاریخی از این منظر است که او تمام این نظام را تحت تأثیر شدید شرق‌شناسی می‌داند.

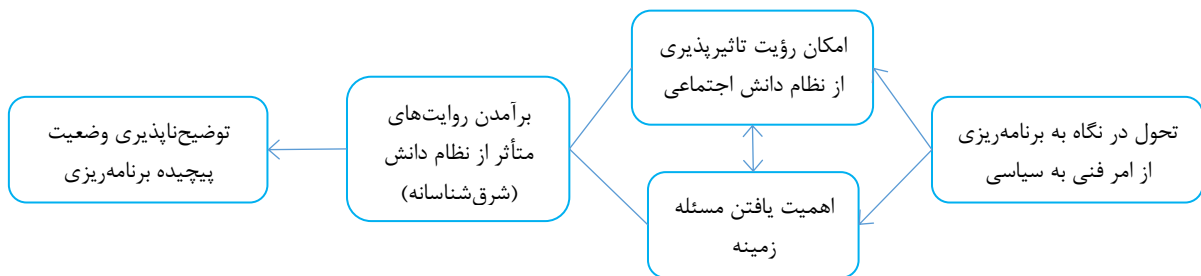
بوده است، اما در ادامه او مسیر ویژه خود را دنبال می‌کند. توفیق و همکارانش در نامیدن تعلیق کار خود را تاریخ انتقادی و در تمایز با تاریخ مدرن (استفاده از فرآیندهای عام و جهان‌شمول نظری و فلسفی) می‌دانند. از نظر آنها تاریخ انتقادی «به معنای تاریخی موثر از لحظه حال است که بتواند وضعیت کنونی ما را مورد کندوکاو تاریخی قرار دهد» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ۷). پرسش اصلی این پژوهش برای آنان این است که «چگونه می‌توان تاریخ ایران را غیرشرق‌شناسانه نوشت؟» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ۱۱). به ادعای نویسندگان «نامیدن تعلیق»، نسبتی ناگسستنی میان پرسش از شرایط امکان نگارش غیرشرق‌شناسانه تاریخ ایران و نقشه‌نگاری نظام تولید دانش اجتماعی-تاریخی برقرار است و بررسی انتقادی و ایجابی نظام دانش، شرط امکان نگارش انتقادی و ایجابی تاریخ ایران است (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ۱۳). مهم‌ترین مسئله آنها وضعیتی است که آن را «ایدئولوژی گذار» می‌نامند. در این وضعیت نظام دانش ما میان گذشته‌ای مبهم به نام سنت و آینده‌ای نامعلوم میان مدرنیته گرفتار شده و امکان خوانش وضعیت حال را سلب می‌کند (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ۱۹). آنها تلاش کرده‌اند تا ابعاد مختلف این وضعیت را که «تعلیق» نام‌گذاری می‌کنند نشان دهند. تأکید بر خوانش غیرشرق‌شناسانه و ترسیم ابعاد تاریخ ایجابی در برابر تاریخ سلبی و یا عام‌گرا کلیشه‌های موجود در «نظام تولید دانش اجتماعی-تاریخی» را آشکار می‌کند و با صورت‌بندی مکانیزم‌های تعلیق شامل عام‌گرایی، تطبیق‌گرایی، غیاب‌باوری و سوزهمحوری امکان ارزیابی چشم‌اندازها و تحلیل‌های موجود از تاریخ و مسئله ایران را از طریق این مکانیزم‌ها فراهم می‌کند. از نظر توفیق ایده گذار به خودی خود منجر به تعلیق نمی‌شود و مسئله گذار و حرکت در جامعه امروز موضوعی آشکار است، اما در وضعیت ما همنشینی عناصری در کنار هم و با بهره بردن از مکانیزم‌هایی موجب این وضعیت تعلیق شده است (توفیق، ۱۳۹۶، ۱۰-۱۲). ظرفیت اصلی «نامیدن تعلیق» را می‌توان تأکید آن بر هستی‌شناسی دانست (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸، ۱۴). می‌دانیم هستی‌شناسی آنچه را که هست و یا قبلاً «هست» بوده مورد توجه قرار می‌دهد. از این‌رو هستی‌شناسی در علوم اجتماعی به شرایط امکان پدیده و «هست‌های» آن می‌پردازد و نه به «نیست‌ها». خوانش تاریخ از این چشم‌انداز تلاش می‌کند تا خوانشی ایجابی باشد و فردیت تاریخی پدیده را مبتنی بر هست‌های آن توضیح دهد. در اینجا، نگاه فقدان، غیاب و عدم امکان مورد نقد قرار می‌گیرند و قابلیت خود را برای توضیح وضعیت حال از دست می‌دهد. تاریخ‌نگاری فقدان، در واقع به آنچه که «نیست» بوده می‌پردازد. این نیست‌ها نمی‌توانند خوانشی هستی‌شناختی از پدیده تاریخی ارائه دهند. بسیاری از پروژه‌های پژوهشی در تاریخ معاصر ایران را می‌توان ذیل خوانش فقدان یا همین نیست‌ها قرار داد. پژوهش‌هایی که جامعه را با عناوینی چون «عقب‌ماندگی»، «جامعه کلنگی»، «جامعه کوتاه‌مدت» نام‌گذاری می‌کنند، مبتنی بر نیست‌انگاری هستند و به صورتی سلبی تاریخ را توضیح می‌دهند.

از نظر توفیق، هنوز امکان برشمردن ویژگی‌های ایجابی هستی اکنون خودمان وجود ندارد. کار اصلی او در مجموعه آثارش بر ابعاد مختلف نشان دادن و دادن زبانی برای وضعیت تعلیق متمرکز بوده است اما تلاش‌هایی را نیز در راستای شناخت ایجابی برآمدن وضعیت کنونی نظام دانش اجتماعی-تاریخی انجام داده است. توفیق، یوسفی و حیدری (۱۳۹۹) در پژوهشی که با عنوان مسئله علم و علم انسانی در دارالفنون عصر ناصری انجام دادند، تلاش کردند تا به «تاریخ‌نگاری لحظه حال» بپردازند و لحظاتی که دارالفنون توانسته علوم انسانی امروزی را بارور کند مورد پرسش قرار دهند. کار آنها نوعی تبارشناسی برای کاوش در ریشه‌ها و تبارهای علوم انسانی است. آنها با بیان دو روایت غالب موجود از دارالفنون که یکی آن را نقطه عطف، «رنسانسی فرهنگی» در تاریخ علم ایران و از مهم‌ترین حرکت‌های اصلاح‌گرایانه در دو قرن اخیر محسوب می‌کند و دیگری آن را «تلاشی بی‌حاصل و بذری البته شاید بارور، اما کاشته شده در شوره‌خاک ارزیابی می‌کند»، آنها را دو سر طیفی می‌دانند که در عین داشتن احکامی متعارض، یا یکدیگر هم‌سختی و هم‌سختی دارند (توفیق، یوسفی و حیدری، ۱۳۹۹، ۱۶). مسئله آنها این است که پیدایش دارالفنون در وضعیت و بستری ایجاد شده است که این پیدایش را امکان‌پذیر کرده است، اگر ما صرفاً دارالفنون را یک تقلید از جایی دیگر بدانیم، این نوع نگاه نمی‌تواند برآمدن دارالفنون، مسئله شدن آن و نسبتش را با سازوکار علم پیش از خود توضیح دهد. نوع نگاه و روشی که توفیق، یوسفی و حیدری (۱۳۹۹) در اینجا دنبال می‌کنند بر این امر استوار است که برآمدن دارالفنون و به‌طور کلی علوم جدید در ایران در خلاء و یا صرفاً بر مبنای یک تقلید و کپی‌برداری از جایی ممکن نشده است، بلکه این علوم و برآمدن آنها مفاهیمی تاریخی هستند که سیری از تحول را طی کرده‌اند و دیدگاه‌های مختلفی نیز پیرامون هر یک از آنها وجود داشته است. آنها حداقل سه نوع نگاه را در رویارویی با علوم جدید درون خود دارالفنون شناسایی کرده‌اند که آنها را «عقل تجربی و منطق گسست»، «عقلانیت فنی و سازمان علم» و «فهم علم در بستر وضعیت» نام‌گذاری کرده‌اند (توفیق و همکاران، ۱۳۹۹، ۱۴۸-۱۸۱).

در رابطه با این مقاله، موضوع اصلی، تلاش برای نقد خوانش‌های موجود نیست‌انگاره از وضعیت برنامه‌ریزی شهری در ایران و در عین حال یافتن مسیری به سوی خوانش ایجابی آن بوده است. بر مبنای این موضوعات در ادامه روایت‌های موجود از سیر تحول برنامه‌ریزی در ایران مورد بررسی قرار می‌گیرند. در آنجا نشان داده می‌شود که به طور عمده خوانش برنامه‌ریزی در ایران به صورت غیاب و فقدان عوامل شکل‌دهنده آن (بر مبنای منطق مقایسه و تطبیق) فهمیده شده است. این چنین فهمی ضرورت تلاش برای خوانش غیر غیاب‌انگاره و بدون توجه به فقدان در برنامه‌ریزی را نمایان می‌کند. از این نظر، پژوهش فوق با طرح پرسش مقاله کنونی قرابت دارد و توانسته تا حدی خوانشی متفاوت از وضعیت غیاب‌انگاره، عام‌گرا و سوژه محور ارائه دهد.

ردیابی رویکردها در دانش برنامه‌ریزی شهری در ایران

در این بخش، نشانه‌های پیوندهای موجود میان دیدگاه‌های موجود از دانش برنامه‌ریزی در ایران با شیوه تعریف و توضیح مسئله ایران در دانش اجتماعی و نظام دانش جدید ما مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ نظام دانشی که به شدت متأثر از مسئله «شرق‌شناسی» است. در این مقاله تنها به معرفی برخی از رویکردهایی که در دانش برنامه‌ریزی همبستگی‌هایی با این موضوع دارند اکتفا شده و تحلیل‌های دقیق‌تر و بررسی کامل این موضوع نیازمند پژوهش گسترده‌ای است. در اینجا از یکسو رویکردهای معرفی شده در بخش اول و مفاهیم مرتبط با نحوه خوانش مسئله ایران و نامیدن این موضوعات ذیل مفاهیمی مانند «بحران آگاهی» و «تعلیق»، در بررسی خوانش‌های موجود از دانش برنامه‌ریزی در ایران مورد توجه قرار می‌گیرند؛ جایی که موضوعاتی مانند وجود یا عدم وجود برنامه‌ریزی، شکست یا موفقیت برنامه‌ریزی، رابطه میان وضعیت دانش و عمل برنامه‌ریزی و نابسامانی فضایی سرزمین، تأثیر عوامل فرهنگی بر وضعیت برنامه‌ریزی و مواردی نظیر آن نقش بازی می‌کنند و مکانیزم‌هایی اثر می‌گذارند که موجب می‌شود خوانش‌های خاصی از برنامه‌ریزی و عمدتاً مبتنی بر فقدان عوامل شکل بگیرند. از سوی دیگر به خود رویکردها و مفاهیم برنامه‌ریزی به عنوان موضوعی که در تحول خود از امر فنی به امر سیاسی ویژگی جهانشمول خود را از دست داده و در ارتباط گسترده‌ای با زمینه تاریخی-اجتماعی و مفاهیم مرتبط با آن قرار دارد نیز توجه می‌شود.



شکل ۱. تحول برنامه‌ریزی و تأثیرپذیری از نظام دانش جدید

امکان رؤیت متفاوت تجربه برنامه‌ریزی شهری در ایران

تحول نگاه به برنامه‌ریزی از امر فنی به امر سیاسی نقاط جدیدی را رؤیت‌پذیر می‌کند. با این تحول، دیگر صرفاً بعد فنی برنامه‌ریزی و موفقیت و شکست آن دیده نمی‌شود، بلکه از یکسو تنوع و گوناگونی دیدگاه‌ها و پیچیدگی واقعیت تاریخی خود را نمایان می‌کند و در رابطه با ایران، لحظاتی که برنامه‌ریزی با تحولی در نهادها، قوانین و مقررات و تأسیس رشته‌های مرتبط در دانشگاه شکل خاص کمی‌گرایانه، فن‌گرایانه و غیرسیاسی خود را می‌یابد، برجسته‌تر می‌شود. بخشی از این وضعیت در پیوند این حوزه دانش با سایر حوزه‌ها و بستر اجتماعی-تاریخی امکان‌پذیر می‌شود. با این دیدگاه، دیگر سیر برنامه‌ریزی شهری صرفاً ترجمه مفاهیم و رویکردها توسط گروهی متخصص و فنی از دهه ۱۳۲۰ شمسی و به طور مشخص از دهه ۱۳۴۰ به بعد و در بعد عملی با شکل‌گیری دفتر طرح‌ریزی در وزارت کشور و سپس انتقال آن به وزارت مسکن و شهرسازی و تشکیل شورای عالی شهرسازی و معماری و نگاهی تکامل‌گرایانه، نظام‌مند و تخصص‌محور نیست. یعنی اگر آن بعد فنی را مدنظر قرار دهیم، دقیقاً در این دوره (به ویژه نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ شمسی)، برنامه‌ریزی شهری در معنای رسمی‌اش از وضعیت قوام نیافته پیشین خود (یعنی وضعیتی چندسویه و پیچیده که مردم، شهرداری، نهادهای محلی و بسیاری از نیروهای دیگر در آن نقش بازی می‌کردند)، در اختیار متخصصین (وزارت‌خانه تخصصی، شورای عالی تخصصی، شرکت‌های تخصصی مهندسی مشاور و نظیر آنها) قرار گرفت. با نگاه

فنی این یک وضعیت تکاملی درونی در نهادینه شدن برنامه‌ریزی شهری است. اما با رؤیت امر سیاسی در برنامه‌ریزی شهری است که می‌توان مشاهده کرد این تحول نیز خود در دل مناسبات پیچیده‌تر دیگری قرار می‌گیرد که با تحولات سیاسی (عدم پذیرش صداهای مختلف از سوی حاکمیت)، تغییرات ساختاری در نظام تصمیم‌گیری (متمرکز شدن آن)، نحوه نگاه و صورت‌بندی جهان بیرون در علوم اجتماعی (گرایش به کمی‌گرایی) و موارد متعدد دیگری همبسته است. اینها ابعاد رؤیت‌ناپذیر تحول برنامه‌ریزی شهری در ایران بر مبنای نگاه به آن به مثابه امر فنی است. در نگاه فنی تنها آن بعد تغییرات تخصصی با تصور تکامل گونه به سوی تخصصی شدن ممکن است. در نتیجه از دریچه لحظه حال، این تحولات تغییراتی فنی نیستند بلکه خود این تغییرات نیز برآیند نیروهای مختلفی است که در مجموع و کنار هم نظام برنامه‌ریزی شهری در ایران را تشکیل می‌دهند. بنابراین با تحولی که در فهم ما از برنامه‌ریزی صورت گرفته، دیگر هیچ نیروی مشخص و قطعی مانند نظام برنامه‌ریزی رسمی وجود ندارد که تعیین کننده وضعیت شهر باشد و مجموعه بی‌شماری از نیروها نقش بازی می‌کنند و عمل برنامه‌ریزی نیازمند شناخت زمین و قواعد بازی برنامه‌ریزی در این زمین است.

شناسایی دیدگاه‌های موجود از وضعیت برنامه‌ریزی شهری در ایران

مروری بر منابع موجود نشان می‌دهد که در رابطه با رویکردهای نظری و مفهومی برنامه‌ریزی شهری در ایران، علی‌رغم آنکه پژوهش‌های مشخصی صورت نگرفته اما می‌توان دیدگاه‌ها و یا اشارات مختلفی را شناسایی کرد. هر یک از این دیدگاه‌ها بر عوامل خاصی دست گذاشته‌اند و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند، اما توافقی نسبتاً عام میان صاحب‌نظران این حوزه در ایران وجود دارد که دانش و عمل برنامه‌ریزی شهری در ایران همانند وضعیت خود فضا (وضعیت سرزمین، مناطق شهرها، فضاهای شهری و...) دچار نابسامانی عمیقی است. در این رابطه میان فضا (شهرها و مناطق) و برنامه‌ریزی برای آن، پیوندی ریشه‌دار میان دآوری از وضعیت نابسامان شهرها و مناطق و نیز خود دانش برنامه‌ریزی وجود دارد.

یکی از مباحث اصلی بر سر وجود یا عدم وجود برنامه‌ریزی در ایران است.^۱ تا زمانی که برنامه‌ریزی شهری در قلمرو امر فنی قرار می‌گیرد، بر شکل‌گیری، تحول و حتی موفقیت آن تاکید می‌شود (توفیق، ۱۳۹۶). اما وقتی برنامه‌ریزی فراتر از امر فنی شناخته می‌شود و بر مبنای تعاریفی که مبنی بر تجربه خاصی از برنامه‌ریزی، به عنوان مثال «بازوی حکومت» در بریتانیا و برخی از کشورهای توسعه یافته (دانشپور، ۱۳۹۰)^۲ مورد توجه قرار می‌گیرد، چون چنین تجربه‌ای از برنامه‌ریزی در ایران شکل نگرفته، وضعیت به صورت عدم شکل‌گیری برنامه‌ریزی دیده می‌شود. بر مبنای دیدگاهی دیگر آنچه که برآمدن برنامه‌ریزی شهری در ایران را ناممکن کرده شرایط امکان آن است. وقتی «برنامه‌ریزی شهری به عنوان نهادی مدرن محصول روح روشنگری و عقلانیت مدرن غربی است»، شروط امکان آن نیز به طور عام «تقسیم کار اجتماعی، بازار آزاد، دموکراسی/قانون» هستند (جهانزاد، ۱۳۹۸، ۳۶). با چنین فروزی، طبیعی است که برنامه‌ریزی شهری تاکنون امکان برآمدن را در ایران نداشته است. در بسیاری از آثار دیگر اشاراتی به مسئله شکست برنامه‌ریزی در ایران منتج از وضعیت نابسامان فضایی سرزمین، ناقص بودن برنامه‌ریزی (در مقایسه با وضعیتی مطلوب که متصور از تعاریف خاص برنامه‌ریزی در غرب است)، آماده نبودن شرایط فرهنگی برای برنامه‌ریزی در آثار پژوهشگران غربی (مک‌لئود، ۱۹۶۴؛ بالدوین، ۱۹۶۷) که در ایران کار کردند نیز مطرح شدند، همچنین شکست و ناکارآمدی «ساختارها و سازوکارها و روش‌های سنتی» و عدم پاسخ‌گویی و انطباق سازوکارهای مدرن، وضعیت «ناشهر» یا «شبه شهر» (براتی، ۱۳۸۵)، عبور نکردن از مراحل برای تحقق برنامه‌ریزی شهری و مواردی نظیر این هستیم (پاکزاد، ۱۳۹۵؛ غمامی، ۱۳۹۲). علی‌رغم غلبه دیدگاه‌های مبتنی بر فقدان، در برخی از آثار اندیشمندان برنامه‌ریزی شهری می‌توان نشانه‌هایی از دیدگاه‌های متفاوت را مشاهده کرد. بر خلاف کارهای اولیه سید محسن حبیبی که نگاهی ذات‌گرایانه به وضعیت شهری در ایران دارد و در شرایطی که آن وضعیت پایدار و بومی، با اعمال شهرسازی از بالا به پایین مفهوم خود را از دست داده و شار ایرانی به «شهر-سراب» و «شهر-نیرنگ» تبدیل شده (حبیبی، ۱۳۶۸، ۱۱؛ حبیبی، ۱۳۸۴، ۲۱۲)، در کارهای متأخر او، روایت‌هایی جدیدی قابل مشاهده است. در این نگاه جدید، تحولات دوران ورود مدرنیته (اواخر قاجار و دوران پهلوی) بخشی از تحول شهر و جامعه ایرانی تصور می‌شود که در آن تغییر نه فقط بر مبنای نیروهایی خاص (دولت خودکامه، نیروهای خارجی یا سرمایه‌داری وابسته) بلکه در

^۱ در این رابطه، بحث بر سر وجود یا عدم وجود «شهر» در ایران با مشارکت حوزه‌های مرتبط نظیر جامعه‌شناسان شهری بسیار جدی‌تر بوده است.

^۲ دانشپور برآمدن و هویت یافتن برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای را از زمانی می‌داند که این حوزه دانش و عمل توانست خود را از دخالت‌های سایر مدعیان نظیر معماران و مهندسان عمران خارج کند.

فضایی متکثر و بر اساس تحول خود جامعه صورت می‌گیرد. این تحول در تمامی حوزه‌های دانش، از ادبیات، تاریخ و جغرافیا گرفته تا شهرسازی خود را نشان می‌دهد. تحولی که می‌توان آن را «مدرنیته ایرانی» خواند و یک واقعیت تاریخی نشان‌دهنده مواجهه خاص ما با مدرنیته است. «قصه شهر؛ تهران، نماد شهر نوپرداز ایرانی» (حبیبی، ۱۳۹۱) و «خاطره شهر» (حبیبی، فرهنگیان، پورمحمدرضا و شکوهی، ۱۳۹۴) ذیل چنین روایت جدیدی ممکن شده‌اند. این خوانش جدید نیز هماهنگی و همسویی زیادی را تحولات صورت گرفته در نظام دانش اجتماعی ما حداقل در یک دهه گذشته دارد.

به‌طور کلی نگاه و تاکید خاص و ویژه بر مسئله توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی در ایران، باعث شده تا در یک مقایسه دائم با هست‌ها و باید‌های تجربه غربی، مجموعه‌ای از نیست‌ها و نبایدها در تجربه ایران خود را به ما نشان دهند. یعنی شهر ما نباید اینگونه باشد، حکومت و مدیریت شهر نباید اینگونه باشد، برنامه‌ریزی نباید اینگونه باشد، حقوق فردی و شهروندی ما نباید اینگونه باشد و موارد بی‌پایانی از این نبایدها. پایه تعیین و تدوین این نبایدها بر مبنای تصویری است که از وضعیت مطلوب ذیل دانش غربی برنامه‌ریزی در ایران در نظام دانش ما جایگاه خود را پیدا کرده است. هر چند که در اسناد مختلف بر نکات متعدد و پیچیدگی‌های وضعیت ما اشاره می‌شود، اما نگاه غالب ذیل مقایسه وضعیت مطلوب غربی و نامطلوب ما است. مسئله مهمی که در اینجا بروز می‌کند این است که این نبایدها با بررسی زمینه تاریخی-اجتماعی ایران در نهایت به توضیحات ایجابی ختم نمی‌شوند و تنها فقدان‌ها را برجسته می‌کنند. بر این اساس در بخش بعدی به دسته‌بندی دیدگاه‌های موجود از وضعیت برنامه‌ریزی شهری در ایران پرداخته می‌شود.

دسته‌بندی دیدگاه‌های موجود

بر اساس نتایج این مقاله، بخش می‌توان چند روایت مهم را از وضعیت برنامه‌ریزی و سیر تاریخی آن شامل الف- موفقیت نسبی برنامه‌ریزی در بعد فنی ب- شکست برنامه‌ریزی در ایران ج- عدم شکل‌گیری برنامه‌ریزی در ایران و د- قرارگیری برنامه‌ریزی ذیل فرآیند گذار شناسایی کرد. شاید این روایت‌ها هرگز به شکلی ناب و خالص در برنامه‌ریزی ما ظاهر نشوند. این دسته‌بندی از روایت‌ها را می‌توان به نوعی تیپ‌های ایده‌آل^۱ در معنای وبری آنها دانست که به ما کمک می‌کند تا بتوانیم تصویری مشخص از هر یک ارائه کنیم. به نظر می‌رسد بخش عمده این روایت‌ها متأثر از نظام دانش جدید راه را بر تحلیل درونی برنامه‌ریزی و خواندن پیچیدگی‌های آن تنگ می‌کنند که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

جدول ۱

دسته‌بندی دیدگاه‌های موجود از برنامه‌ریزی شهری در ایران

دیدگاه به برنامه‌ریزی	روایت موجود	مشخصه کلی	ویژگی‌ها	رویه و تلاش‌ها
تاکید بر امر فنی	موفقیت نسبی برنامه‌ریزی در بعد فنی	چارچوب‌های مشخص فنی و علمی در مقیاس جهانی و قرار گرفتن سایر حوزه‌های (نظیر سیاسی) بیرون از مسئله برنامه‌ریزی	برنامه‌ریزی به عنوان یک فن قابل تکثیر و نسبتاً موفق در ایران. وجود موانعی خارج از قلمرو برنامه‌ریزی	تاکید بر افزایش مهارت و فنون برنامه‌ریزی و اصرار برای موضوعیت یافتن آنها
عدم شکل‌گیری برنامه‌ریزی در ایران	عدم شکل‌گیری برنامه‌ریزی در ایران	نگاه تطبیقی و مقایسه دائم میان وضعیت مطلوب (غربی) با وضعیت نامطلوب ما	تاکید اصلی بر فقدان عوامل در شکل‌گیری برنامه‌ریزی در ایران علی‌رغم گستردگی و پراکندگی نظرات	تلاش برای تاسیس بی‌در پی نوعی از برنامه‌ریزی (اقتباس از مدل‌های پیشرفته در جهان) که مطلوب پنداشته می‌شود.
شکست برنامه‌ریزی در ایران	شکست برنامه‌ریزی در ایران	وجود موانع مختلف به ویژه موانع فرهنگی در مسیر موفقیت برنامه‌ریزی	انتساب شکست‌ها به گستره وسیعی از عوامل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، تاریخی و ... (فقدان عوامل)	تلاش برای ترجمه آثار غربی و افزایش شناخت از آنها و نقد درونی بر مبنای فقدان عوامل
تحول به سوی امر سیاسی	ذات ویژه و خاص برنامه‌ریزی در ایران	وجود شهرسازی اسلامی و ایرانی و یا ترکیب این دو و همچنین شهر ایرانی، اسلامی و ...	در جستجوی ویژگی‌های ذاتی و خاص سرزمین که در طول تاریخ بلند ثابت تصور می‌شوند.	تلاش برای ایجاد فضایی که بر تمایز ذاتی موضوع برنامه‌ریزی در ایران با غرب استوار است.
برنامه‌ریزی در وضعیت گذار	برنامه‌ریزی در وضعیت گذار	تمرکز بر گذشته و آینده و به تعلیق درآمدن حال	تصویر گذشته نامطلوب در برابر آینده مطلوب قرار می‌گیرد (گذشته‌ای که رها نمی‌کند و آینده‌ای که فرا نمی‌رسد)	تاکید بر تقابل میان دو وضعیت گذشته و آینده (تنبیه اولی و تنزیه دومی)
		دیدگاهی نوظهور بر خود فرآیند گذار تمرکز دارد.	این دیدگاه، بر تجربه برنامه‌ریزی در ایران تمرکز می‌شود.	توضیح وضعیت تحول و نو شدن برنامه‌ریزی در فضایی متکثر

¹ Ideal types

روایت اول که بر پایه پارادایم فنی و اثبات‌گرایانه برنامه‌ریزی ممکن شده مبتنی بر موفقیت نسبی آن در بعد فنی، محدود به دیدگاه‌هایی است که در چند دهه اخیر مورد تردیدهای زیادی قرار گرفته‌اند. تأثیر معماران مدرنیست و در دوره‌های بعد رویکردهای کمی و سیستمی در برنامه‌ریزی بر این روایت پررنگ است. پایه‌های نظری چنین دیدگاه‌های مبتنی بر پوزیتیویسم و تصویری جهان‌شمول از علم است. هر چند که انتقادات زیادی به این دیدگاه وارد شده اما به علت ویژگی‌های خاص دانش برنامه‌ریزی، همچنان نظریات، مفاهیم و روش‌های فنی در آن کاربرد دارد. این نوع نگاه، با تثبیت و تحکیم رسمی برنامه‌ریزی شهری در ایران از دهه ۱۳۴۰ شمسی، تا چند دهه روایت غالب در نظام برنامه‌ریزی شهری در ایران را تشکیل می‌دهد.

باید در اینجا اشاره کرد که دسته‌بندی فوق از روایت‌های موجود در ایران به این معنی نیست که مرزهای مشخص و دقیقی بین این روایت‌ها وجود دارند، بلکه همپوشانی زیادی را نیز می‌توان بین آنها یافت. روایت دوم و سوم هر دو بر عواملی تأکید دارند که برای شکل‌گیری و موفقیت برنامه‌ریزی ضرورت داشتند، عواملی نظیر نهادها، قوانین و ساختارهای پشتیبان برنامه‌ریزی که این عوامل در ایران شکل نگرفتند و بنابراین امکان پیدایش و موفقیت برنامه‌ریزی ممکن نشد. کسانی که به طور مشخص به عدم پیدایش برنامه‌ریزی در ایران معتقدند، تعریف و تصویری از برنامه‌ریزی دارند که با تجربه‌های تاریخی و تعاریف ارائه شده در کشورهای پیشرو در زمینه برنامه‌ریزی در اروپا به ویژه بریتانیا و فرانسه و در مواردی در آمریکای شمالی و استرالیا مطابقت دارند. آنها با در نظر داشتن پیروزی نسبی برنامه‌ریزی در آنجا و شکست آن در اینجا، جای عواملی نظیر نهادهای مستقل برنامه‌ریزی تا الزامات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، از قبیل شهروندان آزاد، جامعه مدنی مستقل، حقوق شهروندی و... را به‌عنوان پایه‌های شکل‌دادن به برنامه‌ریزی در ایران خالی می‌دانند. روایت ذات‌انگارانه از وضعیت شهر و شهرسازی در ایران تلاش می‌کند تا به طور اساسی تمایزی بنیادین میان وضعیت تاریخی ایران و غرب (و گوهری برای شرق و ایران) قائل شده و بر این اساس به جستجوی نوع خاص و ویژه‌ای از برنامه‌ریزی نیز باشد که با این تمایز سازگار باشد. شکل‌گیری حرکت‌هایی با عنوان معماری و شهرسازی ایرانی-اسلامی از سال‌های پیش از انقلاب اسلامی در دل این نوع نگاه معنا پیدا می‌کند.

روایت مبتنی بر گذار را می‌توان در دو دسته جای داد. در دسته اول، تأکید بر گذشته به عنوان وضعیتی نامطلوب در برابر آینده به عنوان وضعیتی مطلوب قرار می‌گیرد. گذشته متعلق به خود ما در برابر آینده‌ای قرار می‌گیرد که از تجربه برنامه‌ریزی در غرب در ذهن شکل گرفته است. نکته اساسی اینکه در اینجا خود فرآیند گذار و پیچیدگی‌های درونی آن چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه همانگونه که توفیق و همکاران (۱۳۹۸، ۱۹، ۲۵) بیان می‌کنند، گذار معنایی ایدئولوژیک به خود می‌گیرد. تصویری ثابت از گذشته و آینده ارائه شده و زمان حال بر مبنای ویژگی‌های این دو مورد بررسی قرار می‌گیرد. این نوع نگاه تحت تأثیر منطق دوگانه میان شرق‌شناسی-بومی‌گرایی است که در هر دو حالت از مکانیزم‌های یکسانی بهره می‌برد. اما نگاه دوم به گذار را می‌توان در برابر نگاه اولی دانست. در نگاه دوم، تأکید بر خود پدیده با تمام پیچیدگی‌های درونی آن است. برای توضیح زمان حال به گذشته‌ای نامطلوب و آینده‌ای مطلوب اما نامعلوم ارجاع داده نمی‌شود و خود فرآیند تحول درونی پدیده در سیر تاریخی آن مورد توجه قرار می‌گیرد. از نظر زمانی، به نظر می‌رسد این دیدگاه دوم در مراحل اولیه شکل‌گیری و برآمدن است.

نکته مهم در اینجا این است که بخش عمده این دیدگاه‌ها (به ویژه دیدگاه‌های عدم شکل‌گیری، شکست و ذات‌گرا) هرچند توانایی رؤیت‌پذیر کردن بخشی از وضعیت اجتماعی-تاریخی ما را دارند، اما بخشی مهم از وضعیت لحظه حال ما و سیر شدن ما در تاریخ معاصر برنامه‌ریزی را از دسترس خارج می‌کند. در روایت‌های موجود با توجه به آنکه با استفاده از تطبیق میان دو وضعیت و در جستجو برای موفقیت‌ها و شکست‌ها، ناکامی‌های ما بر پیروزی‌هایمان غلبه می‌کنند، خود موضوع و تاریخ درونی پدیدآمدن و تحول برنامه‌ریزی و مفاهیم پیرامون آن نادیده گرفته می‌شود.

نتیجه‌گیری

در مقایسه با بسیاری از حوزه‌های دانش، برنامه‌ریزی شهری دارای خصلت‌های ویژه‌ای است. از یک سو نمی‌تواند مانند بسیاری از شاخه‌های علم موضوعی مشخص را به عنوان موضوع خاص این دانش برجسته کند چرا که اساساً خود فضا (به‌عنوان موضوع مورد توجه برنامه‌ریزی) بستر حضور و عمل موضوعات مختلف است و از سوی دیگر به علت پیوند آن با عمل و نقش تجویزی برنامه‌ریزی برای این عمل، همواره میان شناخت و کنش رابطه برقرار می‌کند و از این رو بعدی هنجاری را نیز می‌پذیرد. در نتیجه نظیر دانشی مانند جغرافیا نیز نمی‌تواند تنها بر ویژگی‌های خود فضا و لایه‌های مختلف آن متمرکز شود. برنامه‌ریزی برای پیشبرد

خود ناگزیر است که با پیوند حوزه‌های وسیع دانش و فنون کنش، فصل مشترکی میان همه آنها ایجاد کند. سیر حرکت برنامه‌ریزی از امر فنی به سوی امر سیاسی بر دامنه پیچیدگی‌های رابطه برنامه‌ریزی با این حوزه‌ها افزوده است.

با توجه به دیدگاه‌هایی که در بخش انتهایی مقاله معرفی شد، پیوندهایی اساسی میان این دیدگاه‌ها و مسئله «شرق‌شناسی» و نظام دانش جدید ما در پیوند با علوم اجتماعی وجود دارد. هر چند تلاش‌هایی برای روایت ذات‌گرایانه و بومی‌گرایانه (به نوعی شرق‌شناسی وارونه) از معماری و شهرسازی چند دهه قدمت دارد.^۱ اما به طور عمده روایت‌های موجود و غالب بر مبنای نظام دانش شرق‌شناسانه استوار شده‌اند. هر نوع دیدگاه و چشم‌اندازی، رؤیت‌عنصری را در وضعیت برنامه‌ریزی شهری ایران امکان‌پذیر می‌کند. چشم‌اندازهای موجود متأثر از شرق‌شناسی که در مبنای مقایسه دائم وضعیت مطلوب غرب و وضعیت نامطلوب ما، فقدان‌ها را در زمینه تاریخی برنامه‌ریزی شهری ایران (ذیل موضوعات فرهنگی، اجتماعی، نهادی، سیاسی و...) برجسته می‌کند، بیشتر رؤیت ناکامی‌ها و عوامل سلبی را امکان‌پذیر کرده‌اند. از این رو، مجالی برای چشم‌اندازی که بتواند تغییرات درونی در ایران را بر مبنای وضعیتی که در آن قرار گرفته توضیح دهد فراهم نبوده است. چنین چشم‌اندازی مبتنی بر وضعیت شدن و ایجابی پدیده خواهد بود.

بر مبنای چرخش در نوع نگاه به برنامه‌ریزی به مثابه امر سیاسی، اهمیت یافتن مسئله فضا و فضا‌مندی و لزوم داشتن برنامه‌ای برای آن در دل مناسبات پیچیده و میدان نیروهای موجود تکوین پیدا کرده است. بر این اساس، چشم‌انداز اندیشیدن در تحول معانی و مفاهیم مرتبط با برنامه‌ریزی شهری در ایران باید در میدان نیروهای روی می‌دهد که اثری مشخص و عینی بر وضعیت زیست و حیات در سرزمین ایران داشته‌اند. اما در هر حوزه‌ای در نظام دانش برنامه‌ریزی شهری، از آنجایی که در لحظه ورود ما به این دانش، مفاهیم، معانی و رویکردهای از پیش تعریف شده و تعیین شده‌ای در نظام دانش برنامه‌ریزی در غرب وجود دارد، به ناچار اولین مواجهه ما با مسئله پیرامونی خودمان در فضای این مفاهیم و معانی به حرکت خود ادامه می‌دهد و در فرآیند مفهوم‌سازی و مفهوم‌پردازی وضعیت عینی خودمان، از پیش، مفاهیم و تعاریف بسیار پررنگ و مشخصی همواره وجود دارند و نظام دانش ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.

در راستای نقد دیدگاه‌های مطرح شده، می‌توان این نکته را مورد توجه قرار داد که مسئله برنامه‌ریزی شهری (شهرسازی) و توضیح آن باید بتواند ارتباط خود را با نظریات اجتماعی مبتنی بر وضعیت ایران به روشنی مشخص کند. برنامه‌ریزی شهری به ویژه از زمانی که در قلمرو امر سیاسی قرار می‌گیرد به هیچ وجه حوزه‌ای جدای از سایر قلمروهای دانش نیست و باید بتواند جایگاه دقیق خود را در نظام دانش و مسائل طرح شده به دقت نشان دهد. از این رو، با توجه به آنکه شهرسازی در درون ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود در ایران عمل می‌کند، دانش شهرسازی و چشم‌اندازهای مختلف درون آن باید نسبت خود را با نظریات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در مورد ایران، به ویژه در حوزه نظریه برنامه‌ریزی به دقت مشخص کند؛ بدیهی است که بر این اساس شهرسازی ایران نمی‌تواند با گرایشی عام‌گرایانه (و تعمیم شهرسازی در کلیتش به عنوان یک دیسیپلین به اجزایش در زمینه‌های مختلف) همان توضیحی را از وضعیت خود ارائه دهد که در یک کشور غربی به عنوان مثال در انگلستان ارائه می‌گردد. بدین معنا که نمی‌توان مفاهیم را به صورتی انتزاعی از فضا-زمان آن جدا کرد و در مورد بستری دیگر، بدون توجه به الزامات فضا-زمانی آن به کار گرفت.

در نتیجه، مفهوم‌سازی مبتنی بر واقعیت و مسئله اجتماعی موجود و در راستای توضیحی از وضعیت حال معنا می‌یابد، نه کاربست بلاواسطه مفاهیمی عاریتی. این مفهوم‌سازی مبتنی بر واقعیت به این معنی است که پژوهشگران بتوانند برای وضعیتی که درون آن قرار گرفته‌اند، فضایی برای سخن گفتن ایجاد کنند و در پیوندی مستمر با مسئله (رابطه‌ای دیالکتیکی میان عین و ذهن و یا زبان که امکان نظام‌بخشیدن به دانش را فراهم می‌کند)، نام‌هایی را برای آن برگزینند و مفاهیمی را متناسب با آن به کار گیرند. این مفاهیم برای توضیحی دقیق از وضعیت پدیده هستند. در تجربه تاریخی ما، هجوم مفاهیم منتزع شده از مکان و زمان با چنان شدتی جریان داشته که فضایی برای ساختن مفاهیم در نسبت مستقیم با پدیده امکان‌پذیر نمی‌گردد. برای پژوهشگر برنامه‌ریزی شهری در ایران، در دسترس‌ترین راه کاربست بلاواسطه مفاهیمی است که در کشورهای غربی (به ویژه در انگلستان، فرانسه و ایالات متحده) در نسبتی با تجربه تاریخی آنان شکل گرفته و در ظاهر دارای بلوغ و قدرت توضیح‌دهندگی هستند. باید اضافه کرد که نقد این وضعیت به معنای قطع ارتباط با این مفاهیم و عدم استفاده از آنها در توضیح وضعیت درونی نیست، بلکه نقد اصلی متوجه این نکته است که نمی‌توان مفهوم را از واقعیت اجتماعی-تاریخی آن جدا کرد و به صورتی انتزاعی در هر جایی وارد کرد. بلکه باید با اولویت خود واقعیت تاریخی مفهوم‌پردازی کرد و نه بر عکس.

^۱ کتاب «حس وحدت» نادر اردلان و لاله بختیار (۱۹۷۳) از اولین نمونه‌هایی است که سعی کرده پشتوانه‌ای نظری برای این موضوع فراهم کند و توجه زیادی را نیز به خود جلب کرده است (اردلان و بختیار، ۱۹۷۳).

نظام دانش شهرداری ما مبتنی بر کار پژوهشگرانی که از دل این نظام برآمده‌اند، تاکنون نتوانسته توضیحی دقیق و درونی از موضع قرارگیری خود ارائه کند. به نظر می‌رسد در درون دانش برنامه‌ریزی استفاده بلاواسطه و کاربرد مستقیم رویکردهای موجود (به ویژه با تأثیرپذیری از نظام دانش اجتماعی) نوعی پاسخ‌های پیشینی را رقم می‌زند. با این حال نظام دانش چنان احاطه‌ای بر امور پیدا کرده که پژوهشگر تا حد زیادی راهی برای گریز از انتخاب نوع دیدگاه و رویکرد خود در کار پژوهش ندارد، آنچه که یکی از محدودیت‌های پیش‌روی این پژوهش نیز بوده است. در اینجا نیز ذیل دیدگاه‌های جدید به ویژه در علوم اجتماعی امکان رؤیت ابعادی جدید فراهم شد و احتمالاً در عین حال این امر خود بخش دیگری را نیز از دسترس خارج می‌کند. با این حال، در این پژوهش اصل بر مراجعه مستقیم و استفاده از منابع خود دانش برنامه‌ریزی بوده است اما شکل دادن به این منابع و مفهوم‌پردازی آنها نیز ذیل چارچوب‌های مشخص شناخت‌شناسی و معرفت‌شناسی امکان‌پذیر می‌گردد. نویسندگان این مقاله بر مبنای مقتضیات زمانه و فضایی که در آن قرار گرفته‌اند، آگاهی دارند که به رویکرد پژوهشگرانی نزدیک شده است که تلاش کرده‌اند نقدهای جدیدی بر خوانش‌های موجود از وضعیت تاریخ ایران ارائه کرده‌اند. با این حال، با توجه به ویژگی‌های خاص دانش برنامه‌ریزی در بعد فضایی، در این پژوهش تلاش شد تا تعدیلات لازم و احتیاط‌های ممکن صورت پذیرد و از کاربست مستقیم آن نظام مفاهیم پرهیز شود.

منابع

- اباذری، یوسف و کریمی، جلیل. (۱۳۸۵). آیا شرق‌شناسی را پایانی هست؟. *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ۲(۶)، ۱۵۵-۱۷۳.
- اردلان، نادر و بختیار، لاله. (۱۹۷۳). *حس وحدت: نقش سنت در معماری ایرانی*. ترجمه و نداد جلیلی. (۱۳۸۰). تهران: نشر خاک.
- اطهاری، کمال و یزدانی، فردین. (۱۳۸۷). بورژوازی مستغلات؛ کژکارکردی جامعه، کژتابی شهر. *چشم‌انداز ایران*، ۴۸، ۴۳-۵۰.
- امین، سمیر. (۱۹۸۸). *اروپامداری؛ نظریه فرهنگی سرمایه‌داری مدرن*. ترجمه موسی عنبری. (۱۳۸۹). تهران: انتشارات علم.
- بالدوین، جورج بندیکت. (۱۹۶۷). *برنامه‌ریزی و توسعه در ایران*. ترجمه میکائیل عظیمی. (۱۳۹۶). تهران: نشر علم.
- براتی، ناصر. (۱۳۸۵). چالش‌های رودرروی شهرداری ایران در آستانه قرن ۲۱. *باغ نظر*، ۳(۶)، ۲۹-۵.
- بروجردی، مهرزاد. (۱۹۹۶ الف). شرق‌شناسی وارونه. ترجمه محمدجواد غلامرضا کاشی. (۱۳۷۵). کیان، ۳۵، ۲۲-۳۵.
- بروجردی، مهرزاد. (۱۹۹۶ ب). *روشنفکران ایرانی و غرب؛ سرگذشت نافرجام بومی‌گرایی*. ترجمه جمشید شیرازی. (۱۳۹۶). تهران: نشر فروزان روز.
- بلیکی، نورمن. (۲۰۰۰). *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*. ترجمه حسن چاوشیان. (۱۳۹۷). تهران: نشر نی.
- پاکزاد، جهان‌شاه. (۱۳۹۵). *تاریخ شهر و شهرنشینی ۲: دوران قاجار و پهلوی*. تهران: انتشارات آرمانشهر.
- توفیق، ابراهیم؛ اسلامی، روح‌الله؛ اولاددمشقیه، صالح؛ تمجدی، مزدک؛ خراسانی، امیر؛ صفاری، حسام‌الدین؛ فروردین، فیروزه؛ وزوایی، نوید و یوسفی، سیدمهدی. (۱۳۹۸). *نامیدن تعلیق: برنامه‌ای پژوهشی برای جامعه‌شناسی انتقادی در ایران*. تهران: نشر مانی هنر.
- توفیق، ابراهیم. (۱۳۹۶). *درباره نظام دانش*. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- توفیق، ابراهیم؛ یوسفی، سیدمهدی و حیدری، آرش. (۱۳۹۹). *مسئله علم و علم انسانی در دارالفنون عصر ناصری*. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- جهانزاد، نریمان. (۱۳۹۸). یادداشت مترجم. در *بنت فلویبر، کتاب برنامه‌ریزی، فرونیسیس، قدرت*. مشهد: کتابکده کسری.
- جواهری‌پور، مهرداد. (۱۳۹۴). *محله‌های فرودست شهری و حق به شهر موردپژوهی محله خاک سفید شهر تهران*. *پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران (نامه علوم اجتماعی)*، ۵(۲)، ۱۶۳-۱۸۲.
- جیکوبز، جین. (۲۰۰۲). *مرگ و زندگی شهرهای بزرگ آمریکایی*. ترجمه حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی. (۱۳۸۶). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حبیبی، سید محسن؛ فرهمندیان، حمیده؛ پورمحمدرضا، نوید و شکوهی بیدهندی، صالح. (۱۳۹۴). *خاطره شهر: بازخوانی سینماتوگرافیک شهر ایرانی دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰*. تهران: ناهید.
- حبیبی، سید محسن. (۱۳۶۸). دولت و توسعه تهران ۱۳۲۰-۱۳۰۴. *معیشت‌شناسی*، ۱۵(۱۵)، ۱۱-۲۲.
- حبیبی، سید محسن. (۱۳۸۴). *از شمار تا شهر، تحلیلی تاریخی از مفهوم شمار و سیمای کالبدی آن؛ تفکر و تاجر*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حبیبی، سید محسن. (۱۳۹۱). *قصه شهر: تهران، نماد شهر نوپرداز ایرانی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حبیبی، سید محسن و امیری، مریم. (۱۳۹۶). *حق به شهر؛ شهر موجود و شهر مطلوب آنچه که هست و آنچه که باید باشد*. پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران (نامه علوم اجتماعی)، ۵(۲)، ۹-۳۰.
- دانشپور، زهره. (۱۳۹۰). *درآمدی بر نظریه‌های برنامه‌ریزی با تأکید ویژه بر برنامه‌ریزی شهری*. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

- رفیعان، مجتبی و الوندی‌پور، نینا. (۱۳۹۴). مفهوم پردازی اندیشه حق به شهر، در جستجوی مدلی مفهومی. *مجله جامعه‌شناسی ایران*، ۱۶(۲)، ۴۷-۲۵.
- سعید، ادوارد. (۱۹۷۹). *شرق‌شناسی*. ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صرافی، مظفر. (۱۳۹۸). بازکاوی توسعه ای از نوع دیگر برای پایداری ایران. *برنامه‌ریزی و آمایش فضا*، ۲۳، ۱۷-۲۹.
- صرافی، مظفر و روشنی، صالح. (۱۳۹۹). ارائه چارچوبی برای تبیین وضعیت ناپایداری توسعه سرزمین و زمینه‌مندی نظریه و عمل در برنامه‌ریزی فضایی ایران. مقاله منتشر شده در *نهمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت*، تهران: طباطبایی، جواد. (۱۳۹۲). *تأملی درباره ایران، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش نخست: مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی*. تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۹۵ الف). *تأملی درباره ایران، جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط در ایران، با ملاحظات مقدماتی در مفهوم ایران*. تهران: مینوی خرد.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۹۵ ب). *تأملی درباره ایران، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه‌خواهی*. تهران: انتشارات مینوی خرد.
- فوکو، میشل. (۱۹۷۶). *اراده به دانستن*. ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش. (۱۳۸۳). تهران: نشر نی.
- غمامی، مجید. (۱۳۹۲). بررسی وضعیت شهرسازی و برنامه‌ریزی شهری در ایران معاصر. تهران: افروند.
- مک‌لئود، تاس. (۱۹۶۴). *برنامه‌ریزی در ایران (بر اساس تجارب گروه مشاوره دانشگاه هاروارد در ایران در تهیه برنامه عمرانی سوم)*. ترجمه علی اعظم محمدیگی. (۱۳۹۷). تهران: نشر نی.
- میرجانی، حمید. (۱۳۸۹). استدلال منطقی به مثابه روش پژوهش. *صفه*، ۳۰(۱-۲)، ۳۵-۵۰.
- میلانی، عباس. (۱۳۸۷). *تجدد و تجددستیزی در ایران*. تهران: نشر اختران.
- نیچه، فردریش. (۱۸۸۷). *تبارشناسی اخلاق*. ترجمه داریوش آشوری. (۱۳۹۹). تهران: انتشارات آگه.
- یغفوری، حسین و کاشفی دوست، دیمین. (۱۳۹۷). ارزیابی و سنجش مؤلفه‌های برآمده از حق به شهر (نمونه موردی: شهر پیرانشهر). پژوهش و برنامه‌ریزی شهری، ۹(۳۵)، ۶۸-۵۷.

References

- Abazari, Y., & Karimi, J. (2006). Could Orientalism Be Over?. *Cultural Studies & Communication*, 2(6), 155-175. (in Persian)
- Amin, S. (1988). *Eurocentrism* (M. Anbari, Trans.). Tehran: Nashr-e Elm. (in Persian)
- Ardalan, N., & Bakhtiar, L. (1973). *Sense of Unity* (V. Jalili, Trans.). Tehran: Nashr-e Khak. (in Persian)
- Athari, K., & Yazdani, F. (2006). Real Estate Bourgeoisie: Dysfunction of society, Dys Plasia of city. *The vision of Iran*, 48, 43-50. (in Persian)
- Baldwin, G. B. (1967). *Planning and Development in Iran* (M. Azimi, Trans.). Tehran: Nashr-e Elm. (in Persian)
- Barati, N. (2006). Challenges have to be faced in the context of urbanism in Iran at the beginning of the 21th century. *Bagh-e Nazar*, 3(6), 5-29. (in Persian)
- Blaikie, N. (2000). *Designing Social Research: The Logic of Anticipation* (H. Chavishian, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)
- Boroujerdi, M. (1996a). Reverse Orientalism (M. J. Gholamrezakashi, Trans.). *Kian*, 35, 22-35. (in Persian)
- Boroujerdi, M. (1996b). *Iranian Intellectuals and the West: The Tormented Triumph of Nativism* (J. Shirazi, Trans.). Tehran: Nashr-e forouzan. (in Persian)
- Bourdieu, P. (1984). *Distinction: A Social Critique of the Judgment of Taste* (R. Nice, trans.). Harvard University Press.
- Daneshpour, Z. A. (2011). *An Introduction to Planning Theories with Special Reference to Urban Planning*. Tehran: Shahid Beheshti Uni. Press. (in Persian)
- Davidoff, P. (1965). Advocacy and pluralism in planning. *Journal of the American Institute of Planners*, 31(4), 331-338.
- Foucault, M. (1976). *The History of Sexuality* (A. Jahandideh & N. Sarkhosh, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)

- Ghamami, M. (2013). *Investigating the situation of urban planning and urban planning in contemporary Iran*. Tehran: Afrand. (in Persian)
- Habibi, S. M. (1987). Government and the development of Tehran. *Journal of Environmental Studies*, 15(15), 11-22. (in Persian)
- Habibi, S. M. (2005). *De la cite a la ville: analyse historique de la conception urbaine*. Tehran: University of Tehran Press. (in Persian)
- Habibi, S. M. (2012). *Ghese-ye-Shahr*. Tehran: University of Tehran Press. (in Persian)
- Habibi, S. M., & Amiri, M. (2017). Right to the City From Current to Ideal City. *Iranian Journal of Anthropological Research (IJAR)*, 5(2), 9-30. (in Persian)
- Habibi, S. M., Farahmandian, H., Pourmohammadreza, N., & Shokouhi Bidhendi, M. S. (2015). *Khatereh Shahr*. Tehran: Nahid. (in Persian)
- Hegel, G. (2018). *The Phenomenology of Spirit* (T. Pinkard, Trans.). New York: Cambridge.
- Jacobs, J. (2002). *The Death and Life of Great American Cities* (H. R. Parsi & A. Aflatooni, Trans.). Tehran: University of Tehran Press. (in Persian)
- Jahanzad, N. (2019). Translator's notes. in B. Flyvbjerg, *Planning, Fronesys, Power*. Mashhad: Ketabkad-e Kasra. (in Persian)
- Javaheripour, M. (2015). Urban Slums and Right to the City A Case Study of Khak-e Sefid Neighborhood in Tehran. *Iranian Journal of Anthropological Research (IJAR)*, 5(2), 163-182. (in Persian)
- Keeble, L. (1969). *Principles and Practice of Town and Country Planning* (4th Ed.). London: The Estates Gazette Limited.
- McLeod, T. H. (1964). *National Planning in Iran: A Report Based on the Experiences of the Harvard Advisory Group in Iran* (A. A. Mohammadbeigi, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. (in Persian)
- Milani, A. (2008). *Modernity and Its Foes in Iran*. Tehran: Nashr-e Akhtaran. (in Persian)
- Nietzsche, N. (1887). *On the Genealogy of Morality* (D. Ashouri, Trans.). Tehran: agah pub. (in Persian)
- Mirjani, H. (2010). Logical Argumentation as a Research Method. *Soffeh*, 20(1-2), 35-50. (in Persian)
- Pakzad, J. (2016). *History of Iranian City 2: Qajar and Pahlavi era*. Tehran: Arman-e Shahr. (in Persian)
- Portugali, J., Meyer, H., Stolk, E., & Tan, E. (2012). *Complexity Theories of Cities Have Come of Age: An Overview with Implications to Urban Planning and Design*. Heidelberg: Springer.
- Rafieian, M., & Alvandipour, N. (2015). Conceptualizing the Idea of the right to the city: a Conceptual Model. *Iranian Journal of Sociology*, 16(2), 25-47. (in Persian)
- Said, E. (1979). *Orientalism* (L. Khonji, Trans.). Tehran: Amirkabir. (in Persian)
- Sarrafi, M., & Roshani, S. (2020). Provide a framework for explaining the insustainability of development and the contextuality of theory and practice in Iranian spatial planning. Paper presented at the Proceedings of the 9th Conference of Islamic-Iranian model of progress, Tehran. (in Persian)
- Sarrafi, M. (2019). Another type of development review for Iran's sustainability. *The Journal of Spatial Planning*, 23, 17-29. (in Persian)
- Tabatabai, J. (2013). *On Iran: Tabriz School and Basis of Modernity* (Vol. 2-1). Tehran: Minooye Kherad. (in Persian)
- Tabatabai, J. (2016a). *On Iran: An Introduction to the Theory of Decline of Iran* (Vol. 1). Tehran: Minooye Kherad. (in Persian)
- Tabatabai, J. (2016b). *On Iran: The Theory of Constitutionalism in Iran* (Vol. 2-2). Tehran: Minooye Kherad. (in Persian)
- Towfigh, E., Eslami, R., Dameshghi, S., Tamjidi, M., Khorasani, A., Saffari, H., Farvardin, F., Vazvaie, N., & Yousefi, M. (2019). *Naming of the Suspension: A Research Program for Historical Sociology of Iran*. Tehran: Nashr-e Mafia. (in Persian)
- Towfigh, E. (2017). *About the Knowledge System*. Tehran: Institute for Social and Cultural Studies, Ministry of Science, Research & Technology. (in Persian)
- Towfigh, E., Yousefi, S. M., & Heydari, A. (2020). *The Problem of Science and Humanities in the Dar ul-Funun of the Naseri Era: A Study in the Known Written Works of the Dar ul-Funun*. Tehran: Institute for Social and Cultural Studies, Ministry of Science, Research & Technology. (in Persian)
- Yaghfoori, H., & Kashefi, D. (2018). Evaluation of the components derived from the right to the city (Case study: Piranshahr city). *The Journal of Urban Research and Planning*, 35, 57-68. (in Persian)